

فاطمہ عَلَيْهَا السَّلَامُ

صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِمُ وَالْهٰٓءِلَآءِ

دختر محمدؐ



سید جعفر شہیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



زندگانی تأثرانگیز سیده زنان

فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله

دکتر سید جعفر شهیدی

شهیدی، جعفر  
زندگانی ناشر انگیز سیده زنان فاطمه  
علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله / جعفر  
شهیدی. — تهران: مشعر، ۱۳۸۲.  
۱۳۲ ص.

ISBN 964-7635-35-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.  
۱. فاطمه زهرا (س)، ۸۰ قبل از هجرت - ۱۱ ق. --  
سرگذشتنامه. الف. عنوان.

۲۹۷/۹۷۳

BP۲۷/۲/ش ۹۶

۸۲-۱۱۸۲۸

کتابخانه ملی ایران

### فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله

|                 |                    |
|-----------------|--------------------|
| تألیف:          | سید جعفر شهیدی     |
| ویراستار:       | علی ورسه‌ای        |
| ناشر            | نشر مشعر           |
| نوبت چاپ:       | اول - تابستان ۱۳۸۲ |
| لیتوگرافی و چاپ | دارالحديث          |
| تیراژ:          | ۳۰۰۰ نسخه          |
| بها:            | ۵۲۰ تومان          |

شابک ۹۶۴-۷۶۳۵-۳۵-۴ ISBN 964-7635-35-4

## فهرست

|     |                                                    |
|-----|----------------------------------------------------|
| ۷   | مقدمه ناشر .....                                   |
| ۹   | مقدمه مؤلف .....                                   |
| ۱۷  | در دامان پدر .....                                 |
| ۲۶  | رفتار اعراب با زنان، پیش از اسلام .....            |
| ۳۱  | هنگام زناشویی .....                                |
| ۳۵  | خواستگاری .....                                    |
| ۴۴  | جهیزیه حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> ..... |
| ۵۱  | در خانه شوهر .....                                 |
| ۶۰  | مرگ پدر .....                                      |
| ۶۲  | بازیگران سقیفه .....                               |
| ۷۶  | زهرا <small>علیها السلام</small> در مسجد .....     |
| ۷۸  | شکایت به مجمع عمومی .....                          |
| ۱۰۲ | در بستر بیماری .....                               |

۱۱۵ ..... ملاقات سیاسی

۱۲۱ ..... در آغوش مرگ

۱۲۳ ..... وصیت نامه

۱۲۸ ..... آینده؟

## پیشگفتار

فاطمه علیها السلام، برترین زن، از آغاز تا انجام زندگی بشر در جهان هستی است، (فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ)<sup>۱</sup>.

این برتری نه تنها از آن رو است که فاطمه فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است، بلکه به دلیل جامعیت و ویژگی‌های گوناگون او است.

فاطمه علیها السلام از نظر شخصیت خانوادگی بسیار برجسته و ممتاز است؛ پدری چون رسول الله صلی الله علیه و آله، مادری مانند خدیجه علیها السلام، شوهری همچون علی بن ابی طالب علیه السلام، و فرزندان چنان حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم دارد، همانان که خداوند آیه تطهیر را در شأن آنها نازل کرد و مدال پاکی و طهارت به آنان داد.

فاطمه، بزرگ بانویی است که از نظر معنوی به جایگاهی آنچنان رفیع دست یافته، که خشم او خشم خدا است و خشنودی‌اش خشنودی خداوند را در پی دارد.<sup>۲</sup>

فاطمه علیها السلام جان، پاره تن و نور چشم و میوه دل

۱- الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰

۲- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله است.<sup>۱</sup>

فاطمه علیها السلام هم‌تا و کفو امیر مؤمنان علی علیه السلام است.<sup>۲</sup>

فاطمه علیها السلام برگزیده خداوند است.<sup>۳</sup>

فاطمه علیها السلام عابدترین مردم زمان خود و سراسر وجودش نور بود. هر گاه در محراب عبادت به مناجات با خدا می‌پرداخت فرشتگان نور وجودش را احساس می‌کردند.<sup>۴</sup>

به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت حق قلب و اعضا و جوارح و تمام وجود فاطمه را از ایمان لبریز ساخته است.<sup>۵</sup>

فاطمه علیها السلام دلسوز مردم و نیمه‌های شب دعاگوی آنها بود.<sup>۶</sup> او در زندگی سختی‌های دنیا را به جان خرید، در برابر متجاوزان به حریم ولایت و امامت استوار ایستاد و تا پای جان از آن دفاع کرد.

تمامی وجود فاطمه از جهت صورت و سیرت به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت. او میوه بهشتی بود و پیامبر با بوییدنش بوی بهشت را استشمام می‌کرد.

۱- بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۷-کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۸۰

۳- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹

۴- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲

۵- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۲

۶- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۳

در شوهرداری، در فرزندداری، در معاشرت با مردم و بالاخره در همه زمینه‌ها نمونه و الگو بود.

هر کس که در زندگی خواهان سعادت باشد، با الگو قرار دادن آن حضرت می‌تواند به این هدف دست یابد.

در عصر حاضر که مستکبران دنیا برای اسارت زن و گرفتار نمودن او در محدوده مادیات و شهوات، برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای کرده و با تمام توان در حال فعالیت‌اند، بر زنان جامعه اسلامی است که از این بانوی بزرگوار الگو بگیرند و راه او را بپیمایند و هرگز اسارت را نپذیرند.

کتابی که در پیش رو دارید، سال‌ها پیش، به قلم دانشمند فرزانه و محقق فرهیخته آقای دکتر سیدجعفر شهیدی به نگارش در آمده و گوشه‌هایی از زندگانی و مظلومیت این بانوی بزرگ را ترسیم کرده است.

از آنجا که این کتاب سالها نایاب بود، بر آن شدیم بار دیگر آن را به چاپ رسانده، در اختیار علاقمندان قرار دهیم. امید است مورد استفاده و استقبال همگان قرار گیرد.



## مقدمه مؤلف

این کتاب در شرح زندگانی دختر پیامبر اسلام ﷺ است. زندگانی فاطمه علیها السلام گر چه مطلبی است که باید به صورت مستقل مورد مطالعه و بحث قرار گیرد ولی چون کتاب‌های متعددی در این موضوع نوشته شده، ممکن است بعضی بپرسند، چرا و به چه منظور این کتاب نوشته می‌شود؟ پاسخ این سؤال این است که اگر بر فرض ما قیود مذهبی را هم از خود دور سازیم، از نظرگاه اخلاقی و اجتماعی، به بحث و مطالعه در زندگانی شخصیت‌های برجسته نیازمندیم.

زمانی گمان می‌کردند، فقط باید شرح حال یک امام یا یک پیامبر یا یک مرد برجسته دینی را نوشت، از این جهت که تذکره‌ای در دست باشد، بدون توجه به اینکه آیا این حوادث با زندگی عصر نویسنده هم سازگار است یا نه. از این رو، گاهی تنها به بُعد سیاسی آن شخصیت اهمیت می‌دادند و در جنبه‌هایی که با لشکر کشی و فتح و شکست و از اینگونه اقدامات ارتباط داشت به توضیح پرداخته و به ناحیه اخلاقی اهمیت زیاد نمی‌دادند. این بود که گفتارها از کتاب‌های گوناگون جمع‌آوری شده، به صورت کتاب

مستقلی در می‌آمد و خواندن آنها برای مطالعه کنندگان حکم یک داستان کهنه‌ای را داشت که سالهاست از آن گذشته و با زندگی آنها کوچک‌ترین ارتباطی ندارد. در صورتی که باید به این نکته توجه داشت که ما هر چند هم از عهد رجال برجسته دینی دور شویم، فواصل زمان، مانند حلقه‌های به هم پیوسته‌ای است که یک سر آن به زندگانی امروز ما بسته است و سر دیگرش به زندگانی آن روز. بنابراین، در اینگونه موارد باید حوادث آن روز را چنان تحت مطالعه قرار دهیم که تصوّر کنیم دیروز اتفاق افتاده و ما خود شاهد آن بوده‌ایم و از آن برای امروزمان بهره بگیریم انسان از حوادث، استفاده‌های بزرگ می‌کند؛ خواه آن حوادث تازه رخ داده باشد یا سالیان دراز از آن بگذرد.

زندگانی حضرت زهرا علیها السلام از این رو باید مورد بحث و مطالعه قرار گیرد که برای بانوان اجتماع امروز ما درس‌های پرفایده‌ای دارد. تحلیل شخصیت زهرا علیها السلام، ما را از اثر شگفت‌انگیز تعلیمات اسلام در عصر اوّل این دین مطلع می‌سازد و می‌فهمیم، به عکس، آنچه مغرضان می‌گویند، اسلام دینی نیست که فکر و منطق زن را قید و زنجیر کرده باشد. اسلام حکمی مبنی بر اسارت و بندگی زنان صادر نکرده و بلکه می‌توان گفت اسلام تنها دینی است که حقوق اجتماعی زنان را امضا نموده و به آنها آزادی فکر و منطق داده است. البته تا آنجا که به زیان خودشان و یا زیان اجتماع تمام نشود.

**فاطمه علیها السلام دختری است که در مکتب اسلام تربیت شده و**

قدرت روحی و قوت منطق و عاطفه زناشویی و بندگی و فروتنی در مقابل بزرگی خدا را، تحت تربیت پدر بزرگوار خود، در همین مکتب فراگرفته است؛ مکتبی که امروز کوتاه‌فکران به درس‌های آن به نظر بی‌اعتنایی می‌نگرند، یا رفتار و کردار مردم ظاهر مسلمان را دستور دینی پنداشته و به اسلام خرده می‌گیرند.

اگر از فاطمه علیها السلام که پرورده پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در خانواده رسالت بزرگ شده است بگذریم، باز می‌بینیم اسلام از طبقه رعیت نیز زنانی تربیت کرده است که در شجاعت، شهامت و عفت نظیر آنها در این عصر طلایی هم یافت نمی‌شود. حال دینی که از مدرسه‌اش چنین شاگردانی بیرون آمده، چگونه می‌توان گفت زنجیر اسارت به گردن زن انداخته است و چرا نباید میان آزادی و لجام‌گسیختگی و تاخت و تاز در شهوت‌رانی و پاره‌ساختن پرده عفت فرق گذاشت.

خدیجه دختر خویلد، نمونه‌ای دیگر از زنانی است که چهل سال از عمرش را در وحشی‌ترین نقاط دنیا صرف کرده. سال‌ها عشیره و خویشاوندان او سنگ و چوب را پرستیده و از عاطفه و رحم و مردی بویی نبرده‌اند. همین زن پانزده سال یا بیشتر شاگردی مکتب پیغمبر را نمود و در زمینه‌های مختلف به صورت یک زن الگو و نمونه در آمده است.

در روزگاری که به گفته کوتاه‌بینان، زنان ارزش اجتماعی نداشتند و در قید اسارت بودند و فکر و منطقشان زنجیر شده بود، در صفحات تاریخ همان عصر، نام زنانی را می‌بینیم که معجونی از

رشادت و شهامت و شجاعت و دانش و ایمان آمیخته به عفت و پاکدامنی بودند. در خانه فرمانبردار شوهر و مربی فرزند و در میدان نبرد پشتیبان دلاوران و دلداری دهنده جنگویان و در اجتماعات، ناطق زبردست و در مقابل مجسمه‌های ظلم و استبداد مانند کوه آهنین می‌ایستادند.

### وفاداری شگفت‌انگیز!

زرقا، دختر عدی بن قیس همدانی، در نبردی که میان علی علیه السلام و معاویه در صحرای صفین روی داد، در پیشروی لشکر کوفه نقش‌های مهمی را به کار می‌برد و به شکست دشمن کمک می‌کرد؛ به‌طوری که رشادت این زن از نظر معاویه دور نمی‌ماند. پس از آنکه معاویه به خلافت رسید، به یاد زرقا افتاد و دستور داد به فرماندار کوفه بنویسند که وسایل حرکت زرقا را؛ به طوری که دلخواه اوست، آماده نموده و او را به شام روانه کند.

پس از آن که زرقا به شام و به دربار معاویه رسید، معاویه ابتدا با چهره‌ای باز از او پذیرایی کرد و بعد گفت: یادت هست، در جنگ صفین چگونه مردم کوفه را به جنگ من تهییج می‌کردی؟ زرقا گفت: آنچه شده، گذشته است. روزگار رنگ به رنگ می‌شود و هر ساعت رنگ تازه می‌گیرد.

- آنچه آن روز می‌گفتی یادت هست؟! -

- نه.

- من حرف‌های تو را فراموش نکرده‌ام. بارک الله، تو آن روز به لشکر کوفه می‌گفتی:

مردم! در فتنه بزرگی افتاده‌اید. فتنه‌ای که شما را از راه راست منحرف می‌کند و به تاریکی وحشتناکی می‌اندازد، فتنه‌ای که کور و کر و گنگتان می‌سازد. مواظب باشید به این بلا نیفتید. چراغ در مقابل آفتاب نور نمی‌دهد. ستاره در روشنایی ماه درخشندگی ندارد.

هر کس از ما راهنمایی بخواهد به او راه نشان می‌دهیم. حق گمشده خود را می‌جست و یافت. ای ارتش نیرومند! شکبیا باشید. بکوشید تا اختلاف کلمه از میان برود و حق بر باطل چیره گردد.

مردم! خضاب زن‌ها حناست ولی خضاب مردها خون است. جنگ کنید. صبر کنید. صبر در هر کاری نیکو است.

**بله زرقا!** تو آن روز این حرف‌ها را می‌زدی، به خدا قسم هر خونی که علی در صفین ریخت تو در آن شریکی.

تصور می‌کنید که زرقا گفته‌هایش را انکار کرد؟! یا معذرت خواست یا در مقابل پادشاه خودسری چون معاویه زبانش لکنت پیدا کرده و خود را باخت؟! هرگز! بلکه او در پاسخ گفت: معاویه! چه خبرهای خوب و مسرت بخشی داری!

- از این گفته‌ها خوشحالی؟!

- بله، به خدا از شنیدن این خبر خوشحال شدم.

معاویه با تعجب گفت: به خدا وفاداری شما نسبت به علی پس از مرگ وی، شگفت‌انگیزتر است از دوستیتان با او، در ایام زندگانی‌اش.

\*\*\*

این نمونه‌ای است از زنانی که اسلام چنین روح سرشار، ایمان استوار و صراحت لهجه به آن‌ها داده است.

امروز پس از این نهضت‌ها، پس از این همه هیاهو و داد و جنجال، در کجا مردانی به این شجاعت یافت می‌شوند که در مقابل مجسمه‌های ظلم، خود را نبازند و از حق و عقیده خود دفاع کنند؟ با نوشتن این کتاب، نمی‌خواهم تنها یک جلد دیگر به مجموعه کتب تاریخی اضافه کنم، بلکه می‌خواهم خوانندگان گرامی از مطالب حساس آن نتیجه بگیرند، آنها را با زندگی خود و خانواده‌شان مقایسه کنند و ببینند در کجا عقب مانده‌اند، سعی کنند جلو بروند و در چه چیز افراط کرده‌اند، دست نگاهدارند.

تصور کنند، دستور زندگی خانواده می‌خوانند نه کتاب تاریخی. امیدوارم خدا ما و شما را از لغزش نگاهدارد و به راه راست هدایت کند!

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

## در دامان پدر

میان دانشمندان و مورّخان، در سال ولادت فاطمه علیها السلام اختلاف بسیار است، لیکن آنچه به طور قطع می توان گفت این است که به عقیده دانشمندان شیعه، فاطمه علیها السلام پس از رسیدن محمّد صلی الله علیه و آله به درجه پیغمبری به دنیا آمد. در حالی که سنّیان بجز «یعقوبی» می گویند: ولادت زهرا علیها السلام پیش از بعثت پیغمبر بوده است.

دسته بزرگی از سنّیان و شاید اکثریت قریب به اتفاق آنها معتقدند، فاطمه علیها السلام پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمده است؛ همان سالی که قریش خانه کعبه را می ساختند. محمّد صلی الله علیه و آله در آن وقت سی و پنج ساله بود.<sup>۱</sup> در آن سال (پنج سال قبل از بعثت) سیل بزرگی در داخل مکه جاری شد. به طوری که دیوارهای خانه کعبه شکاف برداشت. قریش در صدد برآمدند هم دیوارها را بسازند و هم بالای خانه را

۱- طبری و ابن جوزی، نقل از کتاب فاطمه بنت محمّد، ص ۶۳

سقف بزنند که اشیای گرانبها از دستبرد دزدان محفوظ بماند. ولی خراب نمودن کعبه برای آنها مشکل بزرگی بود. اهل مکه از زمان جاهلیت پندارهایی داشتند؛ می گفتند اگر کسی سنگی از خانه بردارد حتماً آسیبی خواهد دید. از این رو، هیچ کس جرأت نمی کرد به برچیدن دیوار اقدام نماید. ولی ولید بن مغیره به خود نیرو داد و در این کار پیشقدم شد و قسمتی را خراب کرد. مردم هم گفتند ما تا فردا صبر می کنیم، اگر به ولید آسیبی رسید از خراب کردن خانه چشم می پوشیم، و الاً بقیه رکن ها را نیز خراب نموده، از نو می سازیم و چون بامداد دیگر ولید را سالم دیدند جرأتشان زیاد شد و بقیه رکن ها را نیز تا پی شکافتند و به سنگ سبز سختی رسیدند. آن را مبدأ ساخمان قرار دادند و دیوار را روی همان سنگ بالا آوردند. همین که ساختمان به محل نصب حجرالأسود رسید، میان سران قبایل، نزاع درگرفت. هر قبیله ای می خواست افتخار نصب حجرالأسود نصیب وی شود. بنی عدی و بنی عبدالدار تصمیم گرفتند که نگذارند کسی از قبیله دیگر سنگ را نصب کند و برای استوار ساختن این تصمیم ظرفی از خون پر کردند و دست در آن زدند و برای همین کار به

«خون آشامان» معروف گشتند.

این اختلاف سبب شد که چهار روز ساختمان به تأخیر بیفتد.

بالآخره پس از مشورت با یکدیگر، روزی که همه در مسجد نشسته بودند، «ابو امیة بن مغیره» که از همه مسن تر بود، گفت: نخستین کسی را که از در مسجد داخل می شود، به داوری انتخاب کنید، قریش پذیرفتند و نخستین کسی که وارد شد کسی نبود جز محمد ﷺ. قریش تا او را دیدند، گفتند: او امین است، ما حکم او را می پذیریم. پس چگونگی را به محمد ﷺ اطلاع دادند، محمد ﷺ دستور داد جامه یا پارچه ای را پهن کرده، حجرالأسود را در میان آن نهادند و فرمود رئیس هر قبیله گوشه ای از این پارچه را بگیرد و بلند کند و چون چنین کردند خودش حجرالأسود را گرفت و در محل فعلی نصب نمود و با این تدبیر معجز آسا، از خونریزی بزرگی جلوگیری کرد و به نزاع رؤسای قبایل پایان داد.<sup>۱</sup>

این حادثه پنج سال پیش از بعثت رخ داد و در آن زمان، بنا به گفته ابن اثیر در الکامل و مسعودی در

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷

مروج الذهب<sup>۱</sup> و مجلسی در جلد ششم بحار و طبری<sup>۲</sup> محمد صلی الله علیه و آله سی و پنج سال داشته و اگر ولادت فاطمه علیها السلام نیز در این سال رخ داده، خدیجه در سن پنجاه سالگی بوده است؛ چرا که به گفته مورخان<sup>۳</sup> خدیجه در سن چهل سالگی با محمد صلی الله علیه و آله که بیست و پنج ساله بود ازدواج کرد. از اینجا معلوم می شود اظهار عقیده ابن کثیر شامی<sup>۴</sup> مبنی بر اینکه خدیجه در سن پنجاه سالگی وفات یافته، بی اساس است؛ زیرا در صورت موافقت با این نظریه، باید گفت: خدیجه پنج سال پیش از بعث پیغمبر از دنیا رفته است، در حالی که هیچ دانشمند و مورّخی چنین عقیده ای را اظهار نکرده است.

عمر ابوالنصر نویسنده کتاب «فاطمه بنت محمد»<sup>۵</sup> در

۱- کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۰۶

۲- همان، ص ۲۰۱

۳- مروج الذهب، ج ۱ ص ۲۱۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵؛ زندگانی محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۵۸ و طبری، ج ۲، ص ۱۹۶

۴- البداية والنهاية، ج ۲، ص ۲۹۴

۵- این کتاب به قلم آقای محمود ابطحی شیرازی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در تهران، با قطع کوچک در ۱۱۶ صفحه چاپ خورده و مرحوم حاجی سید نصرالله تقوی نیز تقریظی بر آن نوشته اند.

اینجا دچار اشتباه بزرگی شده و می‌گوید: آنچه به‌طور تحقیق می‌توان گفت و همه مورخان نیز همین عقیده را دارند، این است که فاطمه در پنجاه و چهار سالگی از مادرش؛ یعنی چهار سال یا پنج سال پیش از هجرت، متولد شده و هر عقیده‌ای که بر خلاف این گفته شود باطل است.<sup>۱</sup> از طرفی خود او در جای دیگر همین کتاب<sup>۲</sup> می‌نویسد: «پیغمبر ﷺ در بیست و پنج سالگی با خدیجه، که چهل ساله بود، ازدواج کرد» بنابراین، خدیجه پانزده سال از محمد ﷺ بزرگ‌تر بوده و چون پیغمبر ﷺ در سن پنجاه و چهار سالگی به مدینه هجرت کرده، بایستی در چهار سال قبل از هجرت خدیجه شصت و پنج ساله باشد نه پنجاه و چهار ساله، در این صورت چطور ممکن است زنی شصت و پنج ساله فرزند بزاید؟

باز در جای دیگر کتاب<sup>۳</sup> متذکر می‌شود: «محمد ﷺ و خدیجه بیست و پنج سال با یکدیگر به سر بردند» و هرگاه خدیجه در چهار سال قبل از هجرت پنجاه و چهار ساله بود

۱- صفحه ۶۴ فاطمه بنت محمد و صفحه ۵۷ زندگانی حضرت فاطمه.

۲- فاطمه بنت محمد، صص ۳۰-۲۷؛ زندگانی فاطمه، صص ۴۰-۳۶

۳- فاطمه بنت محمد، ص ۷۷ و زندگانی حضرت فاطمه، ص ۶۸

باید گفت تا سال ششم یا پنجم هجری زنده مانده که مدت بیست و پنج سال زندگانی وی با پیغمبر صلی الله علیه و آله (به گفته این مؤلف) درست شود. ولی هیچ یک از مورخان ننوشته اند که: خدیجه پس از هجرت زنده بوده و اگر بخواهیم منظور مؤلف را هجرت صغری؛ یعنی هجرت محمد صلی الله علیه و آله به طائف بدانیم، باز هم درست نیست؛ زیرا هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به طائف در پنجاه سالگی؛ یعنی ده سال پس از بعثت بوده و در چهار سال قبل از این هجرت (هجرت به طائف) خدیجه شصت و یک سال داشته، نه پنجاه و چهار سال.

پس با در نظر گرفتن این مقدمات، معلوم می شود مؤلف کتاب فاطمه بنت محمد چه اشتباه بزرگی کرده و مرحوم تقوی هم که ترجمه این کتاب را خوانده و بر آن تقریظ نوشته، متوجه نشده است.

این خلاصه نظریاتی است که علمای سنی درباره سال تولد دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله اظهار نموده اند و چنانکه گفتیم، به جز یعقوبی، همه معتقدند که ولادت وی پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله بوده است.

ولی در مقابل، دانشمندان شیعه تقریباً به اتفاق آراء می گویند فاطمه علیها السلام پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمده

است. شیخ مفید رحمته الله که از بزرگان علمای شیعه بوده و در قرن چهارم و اول قرن پنجم می زیسته در کتاب حقائق الریاض<sup>۱</sup> می گوید: تولّد فاطمه در سال دوم هجری است.

و در مقابل، کلینی رحمته الله که مقدم بر او بوده و کتابش مورد اعتماد دانشمندان شیعه می باشد، روایتی از امام ششم علیه السلام نقل نموده که تولّد فاطمه در سال پنجم بعثت رخ داده است.<sup>۲</sup> خود مؤلف نیز همین قول را اختیار نموده و مجلسی و صاحب کشف الغمه نیز به پیروی از این روایت، سال پنجم بعد از بعثت را درست دانسته اند.

چیزی که باعث تردید می شود این است که صاحب کشف الغمه نیز روایتی را از امام ششم علیه السلام نقل نموده که فاطمه پنج سال پس از بعثت تولّد یافت؛ سالی که قریش خانه کعبه را می ساختند<sup>۳</sup> در صورتی که ما پیشتر نوشتیم بنای خانه کعبه در سال سی و پنج تولّد پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی پنج سال پیش از پیغمبری او بوده است.

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴

۲- اصول کافی، ص ۱۸۵؛ مرآت العقول، ص ۳۸۲؛ بحار، ج ۱۰، ص ۴

۳- کشف الغمه، ص ۱۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴؛ مرآت العقول، ج ۱، ص ۳۸۰

لذا برای این روایت که سندش هم تمام نیست، نمی توان  
 ارزشی قائل شد. به هر حال، اگر زهرا علیها السلام پنج سال پس از  
 نبوت پیغمبر به دنیا آمده باشد، خدیجه در سن شصت  
 سالگی بوده و این مطلب گرچه محال نیست اما بعید است.  
 فاطمه از پدری است که، گذشته از مقام نبوت، از لحاظ  
 خانوادگی نیز در میان قبایل عرب احترام داشت و در  
 صداقت و امانت و پاکدامنی انگشت نشان اهالی مکه بود و  
 همچنین از مادری متولد شد که در بهترین و شریف ترین  
 قبایل شهر مکه پرورش یافت و همه به دیده احترام به او  
 نگاه می کردند. به حکم وراثت کافی است که آثار این  
 صفات برجسته از پدر و مادر و خانواده، در چنین کودکی،  
 از همان اوان طفولیت ظاهر شود، گذشته از آنکه در بعضی  
 روایات شیعی دیده می شود: انعقاد نطفه فاطمه پس از یک  
 سلسله عبادات و ریاضت هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله متحمل شد،  
 صورت گرفت و بدیهی است که همه این عوامل در  
 سرشت این مولود دخالت داشته است. به علاوه، فاطمه  
 تحت تربیت مستقیم پدرش روزگار گذراند و در همان  
 مکتبی تعلیم یافت که او درس راستی و امانت و خداپرستی  
 و شفقت و زیر دست نوازی را فرا گرفت. از این رو نباید

تعجب کرد که پیغمبر به چنین دختری فوق العاده احترام بگذارد یا در جلوی پای او برخیزد یا آزار وی را آزار خود بداند.

همانگونه که محمد ﷺ از کودکی به راستگویی و درستکاری مشهور بود، فاطمه نیز در خانواده پیغمبر به راستگویی زبانزد و ضرب المثل شد. عایشه روزی برای گله، نزد پیغمبر ﷺ آمد و پس از این که حرف های خود را زد، به آن حضرت گفت: «تو از خود زهرا بپرس؛ زیرا او دروغ نمی گوید»<sup>۱</sup> و در جای دیگر می گوید: «من از زهرا راستگوتر ندیدم مگر پدرش را»<sup>۲</sup>. این پاک سیرتی بود که پیغمبر را وامی داشت آن اندازه به وی ابراز علاقه کند.

گاهی عایشه به محمد ﷺ اعتراض می کرد که چرا این همه به زهرا محبت می ورزد؟! پیغمبر در پاسخ او می گفت: من از طرف خدا مأمورم به دخترم احترام کنم.

آن روز پس از علی بن ابی طالب علیه السلام کسی در خاندان پیغمبر ﷺ به پایه زهرا نمی رسید. زهرا نمونه کاملی از انسان تربیت شده مکتب اسلام بود و بایستی از نژاد وی بهترین و

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۵ از مسند ابی یعلی و حلیه ابی نعیم.

۲- همان مدرک.

برجسته‌ترین افراد به جامعه اسلامی تقدیم شود، پس چه بُعدی دارد که پیغمبر مأمور به احترام او باشد!

در اینجا نکته دیگری نیز هست که موجب می‌شود پیغمبر بیشتر پیروان خود را عملاً تربیت کند.

شاید یک رشته از مأموریت او نیز این بوده که با تربیت دختران خود، عملاً مردم آن روز را از تبه کاری‌هایی که در زمان جاهلیت مرتکب می‌شدند باز دارد.

برای فهمیدن این حقیقت، ناگزیریم به طرز سلوک و معاشرت اعراب با زنان و دختران، پیش از ظهور دین مقدس اسلام، به طور اختصار اشاره کنیم:

### رفتار اعراب با زنان، پیش از اسلام

به عکس عقیده عبدالله عقیفی، نویسنده کتاب «زن عرب در جاهلیت و اسلام»<sup>۱</sup> و همچنین به خلاف گفته عمر ابوالنصر، نویسنده کتاب «فاطمه دختر محمد» زن و دختر در جاهلیت نه تنها ارزش اجتماعی نداشتند، بلکه به عنوان یک انسان هم به شمار نمی‌آمدند.

داستان‌هایی در این مورد نقل شده که پاره‌ای از

۱- المرأة العربية في الجاهلية و اسلامها.

آنها - در عین این که رقت آور است - نشان می دهد که اسلام در مدت کوتاهی چگونه توانست چنان روحیه های سرکش و خشن را تغییر دهد و رأفت و مهربانی را جایگزین سنگدلی و خشونت سازد.

شیخ جعفر نقدی، مؤلف کتاب «زن در اسلام»<sup>۱</sup> در صفحه های ۷ و ۹ کتاب خود، مختصری از فجایع عرب های جاهلیت درباره دختران را متذکر شده، می نویسد: اعراب رسماً زن ها را مثل یک حیوان می فروختند و یا مبادله می کردند و برخی از قبایل، دختران خود را در گودالی انداخته، روی آنها خاک می ریختند تا بمیرد و یا از مناره و کوه بلند پایین می انداختند و عده ای از آنها ولادت دختران را به فال بد می گرفتند!

قرآن نیز در چند جا به این رفتار وحشیانه اشاره دارد ولی این دو نویسنده، یا روی تعصب ملی و حفظ قومیت و یا به دلایل دیگری، به دفاع پرداخته اند؛ به خصوص عبدالله عقیفی می گوید: دختران به قدری در نظر پدران شان محترم بودند که عده ای دختران خود را به خدا اختصاص داده و آنها را می پرستیدند! آنگاه برای تأیید گفتار خود داستان

---

۱- المرأة والاسلام.

خواستگاری حرقه، دختر نعمان بن منذر را متذکر می‌شود که خسرو پرویز وی را از نعمان خواستگاری کرد، ولی نعمان با این که حاکم و دست‌نشانده خسرو بود، از کثرت محبتی که به دختر خود داشت، راضی نشد او را شوهر دهد. عبدالله عقیفی و عمر ابوالنصر از این داستان چنین نتیجه می‌گیرند که دختر نزد اعراب به اندازه‌ای بزرگ بوده که حاضر نمی‌شدند او را به یک اجنبی شوهر دهند<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> حتی

۱ - فاطمه بنت محمد، صص ۲۸-۳۰ و زندگانی فاطمه، ص ۱۹-۱۷

۲ - عبدالله عقیفی در کتاب «المرأة العربية في الجاهلية و اسلامها» به این داستان اشاره کرده، می‌گوید: خسرو پرویز، حرقه دختر نعمان بن منذر را خواستگاری نمود ولی نعمان با اینکه حاکم و دست‌نشانده او بود، حاضر نشد دخترش را به دربار ایران بفرستد و در پاسخ فرستاده خسرو عذر آورد.

پرویز که انتظار جواب منفی نداشت، خشمگین شد و نعمان را به دربار احضار کرد.

نعمان سرپرستی دخترش را به هانی بن قبیصة شیبانی سپرد و به دربار خسرو پرویز رفت. پادشاه ایران به کیفر نافرمانی دستور داد نعمان را زیر پای فیل انداختند، تا گوشت و پوستش پاره گردید. پس از مرگ نعمان، خسرو مجدداً حرقه را از نگاهبان وی خواستگاری کرد، ولی هانی نیز پیشنهاد خسرو را نپذیرفت. بالاخره خسرو برای اینکه عرب‌های نافرمان را تنبیه کند، سپاهی بدانسوی فرستاد ولی سربازان ایران در ذی‌قار از سپاه عرب شکست خوردند و جنگ به نفع عرب‌ها پایان یافت.

اگر آن اجنبی پادشاه مقتدری مانند خسرو پرویز باشد. ولی چنانکه پیشتر اشاره شد، این دو نویسنده، زیر فشار تعصب مالی واقع شده و چنین اظهار عقیده نموده‌اند.

امتناع نعمان بن منذر از این وصلت، ناشی از کثرت علاقه و شدت محبت او به دخترش نبود، بلکه روی همان تنفر کینه‌ای بود که در آن زمان عرب‌ها از ایرانیان و ازدواج با اجنبی و به خصوص ایرانی را برای خود ننگ می‌دانستند.

به‌طور خلاصه، می‌توان فهمید که دختران در دوره جاهلیت بسیار خوار و ناچیز بوده‌اند. بلی، شاید در خانواده‌های اشرافی و سرمایه‌داری، بیش از خانواده‌های پست، از دختر رعایت می‌شد ولی این اندازه رعایت را نمی‌توان دلیل میل غریزی و فطری گرفت بلکه از این جهت است که مردمان ثروتمند علاقمندی‌شان به همه چیز بیشتر از طبقه عادی است.

همین‌که دین مقدس اسلام انتشار یافت و محمد ﷺ رهبری مردم را به عهده گرفت، از یک سو با دستورات علمی قرآن و از یک سو با تربیت عملی خود، مأموریت داشت که این کردار زشت را ریشه کن سازد.

دورانی که فاطمه در خانه پدر و تحت تعلیم پیغمبر اسلام روزگار می‌گذرانید، اگرچه اجازه نیافت نتایج تعلیم پدرش را آشکار کند و آنچه را در مکتب او یاد گرفته به مرحله اجرا و عمل بگذارد، ولی فضایل اخلاقی فاطمه بیشتر در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام آشکار گردید. آنجا معلوم شد پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه زهرا را برای زندگانی در محیط خانوادگی جدید تربیت کرده و در آنجا باید نتیجه گرفت که دختران قبل از هر چیز باید به وظایف خانوادگی آشنا بوده و تکلیفی را که محیط تازه به گردن آنها می‌اندازد دانسته باشند.

در اینکه باید دختران تعلیم و تربیت کامل را فراگیرند هیچ تردیدی نیست، ولی اشکال در طرز تعلیم و تربیت و نتایجی است که بر این دو، بار خواهد شد.

## هنگام زناشویی

همانطور که دانشمندان شیعه و سنی در سال تولد فاطمه علیها السلام هم سخن نیستند، این اختلاف در سن آن بانوی بزرگوار هنگام ازدواج نیز وجود دارد. اگر گفته دانشمندان سنی را بپذیریم و معتقد شویم که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال بنای خانه کعبه؛ یعنی پنج سال پیش از آنکه محمد صلی الله علیه و آله به درجه پیغمبری برسد، تولد یافته، ناچاریم بگوییم هنگام عقد، هیجده یا نوزده سال داشته است و اگر پیرو سخن دانشمندان شیعی باشیم، باید بگوییم که فاطمه علیها السلام هنگام عقد نه ساله بوده است.

مؤلف کتاب «زندگانی فاطمه» در اینجا هم اشتباه بزرگی را مرتکب شده است. وی چنانکه گفتیم، در صفحه ۵۷ کتابش می نویسد:

«آنچه امروز تحقق یافته و رأی همگی بر آن است، این است که فاطمه در پنجاه و پنج سالگی مادرش؛ یعنی چهار تا پنج سال پیش از هجرت دیده به جهان

گشود و غیر از این رأی هر عقیده دیگری موجب  
گمراهی است!»

و در ذیل این گفته می افزاید:

«این سخنی بود که ما راجع به زمان تولد فاطمه بیان  
کردیم و در آن انواع اختلاف مورخان را باز نمودیم  
و اگر چه نظیر این اختلاف در سرتاسر دوران  
زندگی فاطمه بسیار است ولی خوانندگان باید به  
خاطر داشته باشند که ما آن چه را برای ایشان نقل  
می کنیم، از صحیح ترین اخبار و مطمئن ترین مصادر  
گرفته ایم و با آنکه دیگران غیر این راه، به راه های  
دیگر نیز رفته اند، ولی راهی که ما اختیار کرده ایم  
استوارتر و برای پیروی کردن سزاوارتر است!»

نویسنده با این که در این صفحه چنین اظهار می کند، در  
صفحه ۸۰ می گوید:

«چنانکه تمام مورخان گفته اند، تاریخ ازدواج پس از  
جنگ بدر بوده و در آن هنگام، زهرا هیجده و علی علیه السلام  
بیست و پنج سال داشته اند.»

اگر به گفته ایشان، فاطمه چهار یا پنج سال پیش از

هجرت متولد شده، باید در سال پس از جنگ بدر، هفت یا هشت سال داشته باشد، نه هیجده سال!

چنانکه گفتیم به گفته کافی و مجلسی رحمتهما که از امام ششم روایت کرده اند، اطمینانمان بیشتر است؛ زیرا هرچه باشد تاریخ ولادت یک نوزاد را کسان او بهتر از دیگران یا بیگانگان می دانند.

و همچنین، با این که فاطمه خواستگارانی داشته، چگونه می توان گفت که تا سن هیجده سالگی در خانه پدر مانده است.

مؤلف کتاب «فاطمه بنت محمد» به این اعتراض اینگونه پاسخ می دهد که: چون پیغمبر خیلی به فاطمه علیها السلام علاقمند بوده و زهرا به واسطه اوصاف پسندیده ای که داشته، توجه پدر را به خود جلب کرده و در خانه پیغمبر مقام مادرش را داشته، از این رو محمد صلی الله علیه و آله در ازدواج وی تأخیر انداخت! این پاسخ درستی نیست، محمد صلی الله علیه و آله هرچه هم به دخترش علاقمند باشد به حکم شریعت خود علاقمندتر است.

او پیوسته مردم را ترغیب می کرد که دخترانشان را زود شوهر دهند و زودتر برای پسران زن بگیرند. از همه اینها

بگذریم، مگر پیغمبر می خواست دخترش را به خارج مدینه شوهر دهد که به دوری او حاضر نبود؟!.

به هر حال، اختلاف در اینجا، نتیجه اختلاف در تاریخ ولادت فاطمه علیها السلام است و اگر از گفته کلینی، مجلسی و دانشمندان دیگر شیعی پیروی کنیم، باید بگوییم: فاطمه علیها السلام نه ساله به خانه شوهر رفته است.

علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب کشف الغمه می نویسد: فاطمه علیها السلام هشت سال در مکه با پدرش بود و با او به مدینه حرکت کرد و ده سال هم در مدینه زنده ماند<sup>۱</sup> اینها خلاصه گفتاری است که در این مورد ذکر شده.

## خواستگاری

در این که ابوبکر و عمر پیش از علی بن ابی طالب علیه السلام به خواستگاری فاطمه آمده‌اند جای تردید نیست و بلکه از بعضی روایات و گفته‌های مورّخان می‌توان فهمید که غیر از این دو نفر، دیگران نیز برای این منظور با محمد صلی الله علیه و آله وارد مذاکره شده‌اند لیکن نتیجه‌ای نگرفته‌اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ هریک از آن‌ها می‌گفته است: تا خدا چه خواهد. محمد صلی الله علیه و آله درباره‌ی ازدواج دخترانش آنچه باید از تناسب سنی و اخلاقی و خانوادگی رعایت شود، در نظر می‌گرفت. خود او هنگامی که درباره‌ی زناشویی دستور می‌دهد، می‌فرماید: «هنگام ازدواج مواظب باشید، شرافت خانوادگی را رعایت کنید، از هرکس و هر خانواده زن نگیرید و با هرکس وصلت نکنید.» لذا در نظر داشت دختری را که بدان درجه از کمال و اخلاق رسانده، به کسی که در خور همسری او باشد شوهر دهد. رعایت این اصول در دوام علقه‌ی زناشویی مؤثر است و به عکس بی‌اعتنایی به آنها و در

نظر نگرفتن تناسب خانوادگی، تناسب سنی، تناسب اخلاقی، غالباً به مشاجره و نزاع و سرانجام به جدایی زن و شوهر منتهی خواهد شد.

بعضی از خانواده‌ها به صرف ملاحظه ثروت و سود پرستی و غرض‌های مادیِ دیگر، دختری را به مردی شوهر می‌دهند که به هیچ وجه برای همسری او مناسب نیست، بدین جهت از همان روز اول به جای این‌که عطوفت، مهربانی، لطف و صفا در آن خانواده بار بگشاید، خشونت و درشتی و زد و خورد و قهر و منازعه حکمفرما می‌شود. پیشتر نوشتیم که در دوره جاهلیت بعضی از قبایل عرب دختران خود را حیوانی بیش نمی‌دانستند و آن‌ها را مانند مال التجاره می‌خریدند و می‌فروختند.

در همان دوره سیاه طبقات برجسته و خانواده‌های اشرافی همچنان یک اصل مهم را رعایت می‌کردند و آن توجه به شرافت فامیلی و حیثیت خانوادگی عروس و داماد بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که رئیس قبیله‌ای زن فقیر و بی‌چیزی را که باقیمانده خانواده شریف و نجیب بود خواستگاری می‌کرد و توجهی نداشت که این زن بی‌چیز است و میان خودش و او تناسب مالی موجود نیست.

قیس بن زهیر، رئیس قبیله بنی عدی، وقتی به نمیربن قاسط رئیس ایل ربیعہ وارد شد، گفت: برای من زنی از خانواده نجیب خواستگاری کنید که مؤدب و با کمال بوده و فقر و تنگدستی او را از پا درآورده باشد.<sup>۱</sup>

این رسم در دورانی که زنان از لحاظ اجتماعی ارزشی نداشتند، میان عرب های جاهلی، به خصوص خانواده های اشراف متداول بود و به طور خلاصه تناسب مالی میان زن و شوهر رعایت نمی شد. ولی به عکس، اشراف و طبقه برجسته امروزی، دختر را در ردیف مال التجاره درآورده و با هرکس که در مقابل این کالا بیشتر بها بپردازد وصلت می کند.

از این مقدمه دانسته می شود، آنچه را که یک نفر از مستشرقین در باره وصلت پیغمبر ﷺ با علی بن ابی طالب علیه السلام بافته و شوهر دادن فاطمه به علی علیه السلام را، که مردی بی چیز و تنگدست بود، ناشی از بی علاقه ای محمد صلی الله علیه و آله به این دختر می داند، بی اصل است و تنها از تعصب نویسنده سرچشمه می گیرد. درست است که

---

۱ - عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۷۳، نقل از زن عرب در جاهلیت و اسلام، صص ۵۵ و ۵۶

علی علیه السلام مردی تنگدست بود، لیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله هم می خواست دخترش را شوهر دهد، نه این که با او تجارت کند! کجا مردی بهتر از علی بن ابی طالب علیه السلام یافت می شد تا محمد صلی الله علیه و آله با وی وصلت نماید.

فاطمه علیها السلام در خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین و نیکوترین مراحل تعلیم و تربیت را طی کرده و در ادب و اخلاق و دانش، به پایه نهایی رسیده است. از این رو، پدرش باید او را به علی بن ابی طالب علیه السلام، که او نیز در همین مکتب و زیر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله تربیت یافته، شوهر دهد.

ابوبکر و عمر هر یک پس از دیگری فاطمه را خواستگاری کردند و بی تردید وضع زندگی آنها بهتر از علی بود، ولی چون شرایطی را که باید برای ازدواج با فاطمه داشته باشند در ایشان موجود نبود، درخواستشان مورد قبول واقع نشد.

آن دو، وقتی از درخواست خود نتیجه ای نگرفتند، علی علیه السلام را ملاقات نموده، او را به خواستگاری فاطمه علیها السلام تشویق کردند، شاید علی علیه السلام با همه میلی که به این وصلت داشت، تهی دستی خود را مانع چنین اقدامی می دید ولی با ترغیب یاران پیغمبر، به منزل محمد صلی الله علیه و آله رفت و در مقابل او

قرار گرفت. او میل داشت حاجت خود را اظهار کند، اما شرم حضور، مانع می شد. محمد ﷺ که توجّه به این نکته داشت، گفت: پسر ابوطالب چه می خواهد؟! هر حاجتی که دارد بر آورده است! در اینجا علی سوابق خود را تذکر داد و لطف و شفقتی را که محمد ﷺ نسبت به وی ابراز کرده بود، بیان کرد و در پایان گفت:

برای این آمده ام که فاطمه را به من دهی.

محمد ﷺ از این خواستگاری بسیار خرسند شد؛ به طوری که در پایان صحبت با علی، نشانه مسرت در چهره اش ظاهر شد، ولی گفت:

چون پیشتر چند تن به خواستگاری فاطمه آمدند و من به او اطلاع دادم، راضی نشد، صبر کن تا از خود وی استفسار کنم، که به این وصلت راضی است یا نه. علی علیه السلام را در همان مجلس گذاشت و به خانه رفت و به دخترش گفت: من از خدا خواسته بودم تو را به بهترین آفریدگان و محبوب ترین آنها نزد خدا شوهر دهم. تو علی را می شناسی و خویشی او را با خود می دانی و از فضایل وی آگاهی، فاطمه در مقابل گفته های پدر ساکت بود و چون پیغمبر آثار کدورتی در او ندید، گفت: «الله اکبر» ساکت

بودنش رضای او را می‌رساند.<sup>۱</sup>

بعضی می‌گویند: پیغمبر صلی الله علیه و آله عادت داشت، هرگاه کسی به خواستگاری دخترانش می‌آمد، به در اتاق آن دختر می‌رفت و می‌گفت: فلانی نام تو را برده است. اگر دختر ساکت بود رضای او را می‌رساند و اگر در را به ملایمت می‌بست دانسته می‌شد که به ازدواج با او راضی نیست.<sup>۲</sup>

تقریباً تمام مورخان اتفاق دارند که فاطمه علیها السلام به ازدواج با علی بن ابی طالب علیه السلام نظر موافق داده و تنها بلاذری صاحب کتاب «انساب الاشراف» گفته است که: فاطمه نظر به تنگدستی علی علیه السلام ابتدا از این وصلت تردید داشت!<sup>۳</sup> ولی ما نمی‌توانیم این گفته را بپذیریم؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله، پدر فاطمه نیز همین حال را داشت. او نیز از مال دنیا برای خود و خانواده‌اش ذخیره نمی‌کرد و شاید فاطمه در خانه پدر نان سیر نخورده بود. بنابراین، نمی‌شود احتمال داد که چون علی بن ابی طالب علیه السلام تنگدست بود، فاطمه از ازدواج با او

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۷۵، «... وَلَمْ يَزَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَرَاهَةً فَقَامَ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ، سَكُوتُهَا إِقْرَازُهَا».

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۷۸، نقل از زندگانی فاطمه، ص ۷۴

۳- زندگانی فاطمه، ص ۷۴

کراحت داشت! محمد علیه السلام پس از اینکه از رضایت فاطمه به این ازدواج آگاه شد، از علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید: زهرا را با چه چیز مهر می‌بندی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: تو خودت می‌دانی که من جز شمشیری و زرهی و یک شتر آبکش چیز دیگر ندارم! محمد علیه السلام می‌گوید: شمشیر را برای جنگ می‌خواهی و شتر را نیز برای کار روزانه لازم داری، پس همان زره را مهر قرار می‌دهیم.

علی زره را به بازار برد و به چهارصد درهم فروخت و عین پول‌ها را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله بخشی از پول را و به گفته بعضی از مورخان دو سوم و یا یک سوم آن را به بلال داد که با آن عطریات بخرد و بقیه را به چند تن از یاران خود تحویل داد که برای خرید جهیزیه به بازار بروند. مهربندی عروسی در نزد عرب‌ها صورت مخصوصی داشت. آن‌ها به کم و زیاد بودن مهریه اهمیت نمی‌دادند و همین‌که مردی با داشتن سابقه درخشان و نجابت خانوادگی و همت عالی از ایشان خواستگاری می‌کرد، با او وصلت می‌نمودند و گاهی اتفاق می‌افتاد که پدر دختر، مهریه را از مال خودش می‌پرداخت.

لقیط بن زراره، مردی بود که از چنگ دشمن فرار

کرده و به قبیله قیس بن خالد (یکی از امرای عرب) پناهنده شده بود و در حمایت قیس می زیست. پس از چندی که در نزد او به سر برد، دخترش را خواستگاری کرد. قیس از معاشرت و سخن گفتن وی فهمید که لقیط در خانواده نجیب و آبرومندی تربیت شده است؛ از این رو، بدون گفتگو دخترش را به او داد و مهریه را هم از مال خود به دختر تسلیم کرد.<sup>۱</sup>

آن روزها اعراب شوهران را به سه دسته تقسیم می کردند و هر دسته ای را به نامی می خواندند:

\* دسته نخست «شوهرِ مهر» و این نام را به کسی می نهادند که از شرافت و نجابت خانوادگی بهره نداشت. آنان با چنین کسی تنها به خاطر مال و پولش وصلت می کردند (در این صورت، دختر حکم کالای تجاری را داشت و چنانکه تاجر کوشش می کند جنس خود را به آخرین قیمت بازار بفروشد، پدرها نیز از چنین مردانی آخرین حد مهریه را می گرفتند).

\* دسته دوم را «شوهرِ بهر» می نامیدند؛ این دسته نجیب

۱- زن عرب در جاهلیت و اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹

زاده‌ها و مردان آبرومندی بودند که وصلت با آن‌ها به افتخار دختر می‌افزود و از این طبقه چشم داشت مهر نداشتند و در تعیین مهر دقت و پافشاری نمی‌کردند.

\* دسته سوم را «شوهر دهر» می‌گفتند؛ این دسته مردهایی بودند که با زن درجه یکسان داشتند و رتبه‌شان مساوی بود.<sup>۱</sup>

تصور نشود که در این دوران نیز این عادت در کشورهای عربی و حتی در میان عشایر عرب موجود است، خیر، آن‌ها هم بر خلاف رسم سابق در توجه به پول و ثروت، دست کمی از مردم کشور ما ندارند و چه بسا دختری از خانواده نجیب، تنها به خاطر مهریه زیاد، به مرد گمنام ثروتمندی شوهر داده می‌شود. تعجب اینجا است که این روش حتی در طبقه‌ای هم که چنین انتظاری را از آن‌ها نباید داشت، سرایت نموده و راستی - چنانکه عبدالله عقیفی نوشته است - هرگاه اعراب جاهلیت چنین روش پسندیده‌ای را دارا بودند، باید گفت که پس از این مدت دراز در اثر پیروی از تمدن بیگانه به عوض اینکه پیش‌تر

۱- زن عرب در جاهلیت و اسلام، ص ۱۶۰، ج ۱، نقل از المخصص

روند عقب افتاده‌اند.

محمد صلی الله علیه و آله چون شایستگی علی برای همسری دخترش را می‌دانست، از او درخواست مهریه نکرد و تنها برای اینکه نکاح معمولاً بدون مهر نیست، به چهارصد درهم پول زره اکتفا کرد. در آنوقت اشخاص زیادی بودند که ممکن بود مهریه‌های هنگفتی در مقابل این وصلت بپردازند ولی پیغمبر از یک سو می‌خواست این عادت زشت را از میان مردم بردارد و از سوی دیگر رعایت تناسب کامل را بنماید، از این رو چهارصد درهم پول زره هم به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله نرسید و چنانکه نوشتیم در بهای خریدِ جهیزیه پرداخت شد.

### جهیزیه حضرت زهرا علیها السلام

عمار و چند تن دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور شدند جهیزیه عروس را از بازار تهیه کنند، آنها نیز به بازار آمده، وسایل مورد نیاز این زوج خوشبخت و بافضیلت را خریداری کردند.

جهیزیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله عبارت بود از:

۱- چارقد، ۱ عدد

۲- لنگ، ۲ عدد

۳- قطیفه مشکی، ۱ عدد

۴- چادر پشمی، ۱ طاقه

۵- بالش، ۴ عدد

۶- بوریا، ۱ تخته

۷- قدح چوبی، ۱ عدد

۸- کوزه گلی، ۱ عدد

۹- مشک آب، ۱ عدد

۱۰- تنک آبخوری، ۱ عدد

۱۱- تخت خواب چوبی (چوب خرما)، ۱ عدد

۱۲- طشت رختشویی، ۱ عدد

۱۳- آفتابه، ۱ عدد

۱۴- دستاس، ۱ زوج

هیچ یک از مورخان جهیزیه را بیشتر از این صورت نداده اند و بلکه گروهی کاسه و تشت رختشویی و چند چیز دیگر را هم به قلم نیاورده اند. از تخت خواب در کتاب های شیعی نام برده شده و در بعضی از تاریخ های سنی نیز جزو سیاهه دیده می شود.<sup>۱</sup>

۱- الصواعق المحرقة.

در نظر یکی از مستشرقین که کتابی در شرح حال دختران پیغمبر نوشته، تختخواب حکم رمز سعادت عروس را داشته است. وی بر این باور است که چون تختخواب جزو جهیزیه فاطمه نیست، پس آن احترامی را که بایستی یک دختر خوشبخت در نظر پدر داشته باشد دارا نبوده است.

این استدلال از کجا سرچشمه گرفته؟ و روی چه مدرکی است؟ نفهمیدیم.

نویسنده کتاب زندگانی فاطمه نیز از این اظهار نظر تعجب می‌کند که چطور تختواب علامت خوشبختی دختر است؟ و چگونه است که اگر در میان جهیزیه زهرا، تختخواب موجود نبوده، دلیل بر ناخوشبختی او بوده است؟ این پرسشی است که باید خود «لامانس» حاضر شود و به آن پاسخ دهد. مآکه هرچه جستجو کردیم و هرچه به فکر خود فشار آوردیم چیزی دستگیرمان نشد.

به هر حال جهیزیه‌ای که باید از خانه عروس به خانه داماد برود، همین چند قلم و بلکه کمتر از اینها است.

چگونه است که عروسی بهترین و برجسته‌ترین زنان اسلام و گرامی‌ترین فرزندان پیغمبر باید به این سادگی برگزار

شود و جهیزیه اش از زنان طبقه سوم هم کمتر باشد! ممکن است پاسخ داده شود که در آن زمان، هنوز اسلام قوت نگرفته و دست و بال پیغمبر و علی و مسلمانان دیگر خالی بود. درست است که چنین بود ولی این پاسخ قطعی نیست؛ زیرا در همان زمان هم اگر محمد ﷺ مایل بود برای دخترش عروسی باشکوهی بگیرد، می توانست. آری می توانست از مسلمانان دیگر قرض کند و جهیزیه مفصلی تهیه نماید و میهمانی مجللی راه بیاندازد ولی او می خواست پیروان خود را در عمل از ولخرجی و اسراف و تحمّل هزینه های بیهوده باز دارد.

زن و شوهری که مقصودشان زندگی با یکدیگر است و نمی خواهند بزرگی و فخر به هم بفروشند و تجمل پدر و مادر را به رخ هم بکشند، همان مقدار جهیزیه لازم دارند که رفع احتیاجشان کند. در چنین عروسی ای نه داماد توقع دارد پدر عروس به منظور خودنمایی و دشمن کورکنی خود را زیر بار قرض ببرد و خوانچه های متعدد از منزلش راه بیاندازد و نه پدر عروس می خواهد ثروت خود را به رخ داماد بکشد و به او بفهماند که با چه کسی وصلت کرده است! تنها عروسی فاطمه علیها السلام نبود که آنگونه ساده برگزار شد،

بلکه مسلمانان در سال‌های بعد نیز که پیشرفت‌هایی نصیبشان شده بود و درآمدهای کافی داشتند، روش ساده و بسیطی را پیش گرفتند و از حد خود تجاوز نکردند.

خود پیغمبر در سال هفتم هجری، پس از خاتمه نبرد خیر، با اینکه بهره قابل توجهی از اموال یهودیان برده بود، در شب عروسی صفیه دختر حئی بن اخطب، غذایی که به مردم داد، ماست جوش بود...!

کسی نمی‌گوید که امروز هم باید به همان مشک چرمی و کوزه گلی و تشک لیف خرما و... اکتفا کرد، ولی این کار را هم با هیچ میزانی نمی‌توان سنجید که یک نفر خرج گزافی برای خرید پیراهنی کند، فقط برای اینکه عروس آن را در هنگام عقد یا شب عروسی بپوشد و دیگر مصرفی نداشته باشد! آنهم به این جهت که چون فلان شاهزاده خانم اروپایی در شب عروسی اش چنین لباسی به تن کرده است. هزینه‌های گزافی برای یک پیراهن، برای پوشیدن یک ساعت! در حالی که در همان شهر و در همان کوچه چندین زن و بچه فقیر زندگانی فلاکت‌بار و پر مشقتی را سپری می‌کنند و قادر نیستند با دو متر کرباس بدن خشکیده و سرمازده خود را بپوشند.

شما خواننده گرامی، از آنجا که نظیر این مسائل را بسیار دیده‌اید، شاید تعجب کنید که چرا به چنین مطلب ساده‌ای این قدر شاخ و برگ می‌دهم، ولی مطمئن باشید که گردش روزگار، پس از مدتی - که زیاد هم طول نمی‌کشد - نتایج وخیمی را، که بر کردار این دسته از مردم بار می‌شود، در معرض تماشای عموم خواهد گذاشت.

پرگویی نکنیم، راستی هم این حرف‌ها از بس در عبارت‌های گوناگون و ضمن جمله‌های مختلف مکرر شده، یادآوری آن در حکم تذکر مطلب عادی است و چندان قابل اهمیت نبوده و گوش‌ها از شنیدنش خسته می‌شود، پس بهتر است دنبالش را قطع کرده ادامه ندهیم.

باری، جهیزیه فاطمه مطابق همان سیاهه‌ای که از نظر خوانندگان گذراندم، یا چند قلم کمتر از آن، به وسیله عمار و دیگران تهیه شد و در مسجد از نظر پیغمبر ﷺ گذرانند. وی اندکی آن‌ها را با دست خود زیر و رو کرد و آنگاه گفت: خدایا، برای خانواده محمد در این اثاثیه برکت ده!

از زمان خواستگاری تا شب عروسی چه مقدار طول کشیده، دقیقاً معلوم نیست. به گفتار شیعه یک ماه، در

صورتی که سنیان فاصله را تا یک سال نیز نوشته‌اند و چون زیاد مورد لزوم نیست از نوشتن گفته‌های آنها صرف نظر می‌کنیم.

محمد صلی الله علیه و آله به ام‌سلمه دستور داد در خانه وی برای علی و فاطمه اتاقی آماده کنند و به علی فرمود: چند نفر را دعوت کن و شامی برای میهمانان آماده‌ساز، گوشت و نان به عهده ما و خرما و روغن را تو فراهم کن و در پختن و آماده کردن غذا باز خود پیغمبر به علی کمک کرد.

پس از صرف شام، آنگاه که میهمانان پراکنده شدند محمد صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده، فرمود:

دختر پیغمبر به تو مبارک باشد، علی!

فاطمه برای تو خوب زنی است.

فاطمه! علی برای تو خوب شوهری است.<sup>۱</sup>

حال به خانه روید و اندکی تأمل کنید تا من برگردم. پس از نماز به خانه علی رفت و آب خواست سپس آن را بر سر عروس و داماد و بر شانه داماد و بر شانه عروس ریخت و در حق آنها دعا کرد.<sup>۲</sup>

۱- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۴

۲- المناقب، ج ۳، ص ۳۵۵

## در خانه شوهر

زندگانی فاطمه علیها السلام در خانه شوهر نیز در سادگی و بی تکلف بودن، نظیر عهده بود که در خانه پدر به سر می برد. او در خانه علی نیز از خوراک و پوشاک، به همان مقدار که یک فرد از طبقه چهارم باید داشته باشد، اکتفا می کرد ولی در پرستش و اطاعت خدا از برجسته ترین زهاد و مرتاضین جلو افتاد. بیشتر شب را به نماز می ایستاد و گاهی از سر شب تا صبح مشغول عبادت بود.

فرزندش حسن علیه السلام می گوید: مادرم شب های جمعه تا سپیده صبح را در رکوع و سجود به سر می برد و گریه می کرد. من می شنیدم، پیوسته برای مؤمنان از خدا آمرزش می خواست و به خصوص در حق همسایگان بیشتر دعا می کرد و نام آنها را یک به یک می برد. می پرسیدم: مادر! چرا برای خود دعا نمی کنی؟ می گفت: پسر جان! همسایه بر خانه مقدم است.<sup>۱</sup>

بی دلیل نیست که پس از صدها سال، چندین میلیون جمعیت در مقابل عظمت روحی و اخلاقی دختر پیغمبر اسلام سر تعظیم خم می‌کنند. او در مدت زندگانی کوتاهش، آثاری از کردار و گفتار خود به جا گذاشت که از عهده مردان بزرگ خارج است. نه سال در خانه علی بود و در این مدت، چیزی از او خواش و درخواست نکرد و کوچک‌ترین ایراد بر وی نگرفت، با این که اتفاق می‌افتاد، دو روز و سه روز گرسنه می‌ماندند. علی از او می‌پرسید: چه داریم؟

- به خدا قسم سه روز است چیزی در خانه مان یافت نمی‌شود.

- پس چرا به من اطلاع ندادی؟!

- پدرم گفته است چیزی از علی نخواه تا خودش برای تو بیاورد.

سلمان به خانه وی وارد می‌شود و می‌بیند چادرش از چند جا وصله خورده، ابراز تأسف می‌کند و به گریه می‌افتد، که چطور شده دختران پادشاهان ایران و روم بایستی لباس‌های ابریشمی بپوشند ولی لباس دختر پیغمبر اینگونه باشد! فاطمه به پدرش می‌گوید: سلمان از دیدن

چادر من تعجب کرد، به خدا قسم پنج سال است در خانه علی هستم، فقط پوست گوسفندی داریم که شب بر آن می خوابیم و روزها شترمان را روی آن علف می دهیم. تعجب اینجاست که با چنین زندگی کوچک و محقرانه، باز علی و زهرا در تمام کارهای خانه شرکت می کردند.

علاوه بر این، فاطمه به دستور پدرش کارهای خانه را با کنیز خود تقسیم کرده بود. سلمان دید فاطمه آرد دستاس می کند و کف دست هایش زخم شده، خون پس می دهد... می گوید تو دست خود را زخم می کنی، بهتر است فضّه این کار را عهده دار شود. می گوید: پدرم دستور داده است، یک روز من کارهای خانه را اداره کنم و یک روز فضّه. دیروز نوبت او بود امروز نوبت من است.

امکان ندارد که ادامه چنین روشی میان زن و شوهر تولید کدورت و نقاری کند.

و آنهایی که گفته اند، گاهی میان فاطمه و علی گفتگویی می شد و روایاتی را مدرک خود قرار داده اند، اشتباه نموده اند. از آن حدیث ها یکی این است:

علی به حالت قهر از خانه بیرون آمد و به مسجد رفت،

در آنجا روی خاک خوابید. محمد صلی الله علیه و آله هم به بالین وی رفت و به او گفت برخیز ای «ابوتراب».

این حدیث با دنباله‌ای که دارد، اگر بزرگی و عظمت این زن و شوهر و فداکاری آنها را نسبت به یکدیگر ثابت نکند، هیچوقت معنی‌اش این نیست که میان علی و فاطمه کدورتی رخ داده و علی از خانه بیرون رفته و در مسجد خوابیده است.

و باید دید کدورت‌هایی که در داخل خانواده‌ها میان زن و شوهر رخ می‌دهد، از کجا سرچشمه می‌گیرد:

یا بایستی زن از شوهر توقعات بی‌جایی داشته باشد و چون شوهر قادر به انجام آن نیست میان آنها به هم بخورد. در این مورد گفتیم، فاطمه حتی آنچه را که ضروری زندگی‌اش بود از علی مطالبه نمی‌کرد تا آن‌که خود او حاضر کند.

یا ناشی از قصوری است که زن در انجام کارهای شوهر و خانه داری می‌نماید که اینها هم در میان نبوده. بلی، کسانی که می‌خواهند برای اجرای مقاصد پست خود به خانواده‌های مقدس نسبت ناروا بدهند، ناچار، به دلایل سست و غیر قابل قبولی نیز چنگ خواهند زد.

فاطمه علیها السلام در آن چه که باید یک زن در زندگانی شوهرش شریک شود، شرکت داشت و چنانکه گفتیم علی نیز در کارهای داخلی با او همراه و شریک می شد. تربیت فاطمه بگونه ای نبود که شوهر را آلتی برای اجرای مقاصد خود بداند و از او متوقع باشد بهترین لباس ها را برایش بخرد و مدرن ترین لوازم خانه را به میل او تهیه نماید. او می دانست که زن مدیر و سامان دهنده خانه شوهر است، نه فرمانفرما بر وی. در این صورت جای تردید نیست که هیچگاه غبار نقاری در خاطر چنین زن و شوهری از یکدیگر نخواهد نشست.

فاطمه علیها السلام همانطور که در خانه پدر جلب محبت او را کرده و به گفته عمر ابوالنصر و دیگران مقام مادرش را به عهده گرفته بود، در خانه علی نیز همان محبت را در دل پدر داشت. بگونه ای رفتار می کرد که پدرش از کار او دلگیر نشود.

می گویند روزی پیغمبر تازه از مسافرت برگشته بود که به خانه فاطمه رفت. دخترش را دید که پرده ای به در آویخته و دستبندی «و به قولی گوشواره ای» از نقره برای خود ساخته است، چهره پیغمبر گرفته شد و بر خلاف

همیشه، در خانه فاطمه زیاد توقّف نکرد، بلکه فوری به طرف مسجد رفت. فاطمه علیها السلام فهمید، سبب گرفتگی خاطر پدرش، پرده و دست بندها بوده است، آن‌ها را برای وی فرستاد و پیام داد: دخترت به تو درود می‌فرستد و می‌گوید: اینها را در راه خدا نثار کن.

محمد صلی الله علیه و آله از این اقدام بسیار خشنود شد؛ به طوری که سه مرتبه گفت: پدرش فدای او باد، آنچه باید بکند کرد!

از این حکایت همچنانکه محبت و اطاعت زهرا علیها السلام نسبت به پدرش معلوم شده و می‌توان فهمید که فاطمه حاضر نبوده است پدرش کوچک‌ترین کدورتی از او و کردارش داشته باشد، اندازه مهربانی و مساوات محمد صلی الله علیه و آله نیز با مسلمانان ظاهر می‌شود. شاید این واقعه پس از جنگ احزاب و یا جنگ خیبر رخ داده باشد و شاید در موقعی بوده که مسلمانان تا حدی از گرسنگی و بیچارگی نجات یافته بودند، ولی با این همه پیغمبر حاضر نمی‌شد دخترش به در خانه پرده بیاویزد و یا برای خود دستبند بسازد، یا برای فرزندش گوشواره تهیه کند.

چرا؟ شاید بعضی از زنان مسلمان تا این درجه از تجمل

هم محروم باشند، تجملی که شاید مخارج آن از بیست درهم؛ یعنی یکصد ریال تجاوز نمی کرده است.

در صورتی که بارها اتفاق می افتاد، یک یا دو روز در خانه علی علیه السلام خوردنی یافت نمی شد.

در هر صورت اینجا نمی توان کردار پیغمبر را نشانه بی مهری وی به دخترش یا به علی بن ابی طالب علیه السلام دانست بلکه با هر درجه محبتی که محمد صلی الله علیه و آله نسبت به آنها داشت راضی نمی شد، خانواده او با سایر مسلمانان مساوی نباشند و همچنانکه خود گرسنه به سر می برد و دیگران را بر خویش مقدم می داشت، می خواست اهل بیت او نیز پیروش باشند؛ چنانکه وقتی اتفاق افتاد، اسیرانی برای پیغمبر آورده بودند فاطمه و علی علیه السلام پس از مشاوره با یکدیگر تصمیم گرفتند با پیغمبر مذاکره کنند و برای اینکه از زحمت کارهای خانه مقداری بکاهند، اسیری برای خدمتگزاری بگیرند. فاطمه نزد پدر رفت ولی خجالت کشید مقصد خود را بیان کند. تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله خودش به خانه آنها آمد و پس از آنکه مطلب دخترش را فهمید، گفت: آیا نمی خواهید به شما چیزی یاد دهم که از خادم بهتر باشد؟ گفتند چرا. آنوقت به آنها آموخت هنگامی که

در بستر خواب می‌روید سی و سه بار خدا را تسبیح کنید و پس از تسبیح، سی و سه بار حمد نمایید و آنگاه سی و چهار بار تکبیر بگویید. علی علیه السلام می‌گوید: هیچ شبی من این تسبیحات را ترک نکرده‌ام.

ابن سعد در طبقات این داستان را با مختصر تفاوتی نوشته است. او می‌گوید: پس از اینکه فاطمه درخواست خود را گفت و از پدرش خادمی خواست، پیغمبر به او گفت: نه - تا وقتی که مسلمانان گرسنه هستند من به شما چیزی نمی‌دهم، من این اسیران را می‌فروشم و بهای آنها را میان مسلمانان تقسیم می‌کنم.

یکی از نویسندگان به این حدیث ایراد گرفته، می‌نویسد: چگونه ممکن است محمد صلی الله علیه و آله که به هیچ کس پاسخ منفی نمی‌داد، درخواست فاطمه را نپذیرد و او را دست خالی برگرداند، پس این داستان دروغ است.

باید گفت: محمد صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام نیز پاسخ منفی نداد و آنها را با تعلیم ذکر راضی ساخت ولی علت اینکه خادمی در اختیارشان نگذاشت، همان شفقتی بود که پیوسته درباره مسلمانان اعمال می‌نمود و آنها را بر خود و خانواده‌اش مقدم می‌داشت.

فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام

فاطمه علیها السلام از شوهرش علی بن ابی طالب علیه السلام سه پسر و دو دختر آورد. دانشمندان شیعه تولد محسن را نوشته‌اند.

مسعودی و ابوالفدا، از مورخان سنی نیز می‌گویند: فاطمه به جز حسن و حسین علیهما السلام فرزند دیگری به نام محسن داشتند. ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة می‌نویسد: محسن در کودکی از دنیا رفته است.

زینب و امّ کلثوم، دو دختر فاطمه علیها السلام هستند، که هر دو در واقعه کربلا شاهد مناظر دلخراشی بوده‌اند.

## مرگ پدر

سخت‌ترین و جانگدازترین روز در تاریخ زندگانی فاطمه، روزی است که پدرش از دنیا رفت.

فاطمه علیها السلام اثری را که این فاجعه بزرگ در وی گذاشت، در خطبه و اشعارش متذکر شده است.

از آن ساعت که محمد صلی الله علیه و آله در بستر بیماری افتاد تا هنگامی که چشم از دنیا بست، زهرا کمتر از بالین پدر جدا می‌شد.

گرفتگی و تأثر او وقتی شدت یافت، که پدرش خبر مرگ خود را به او داد. ولی گویا محمد صلی الله علیه و آله در این لحظه هم نمی‌خواست دخترش را اندوهگین و دلشکسته ببیند؛ زیرا به او مژده داد که تو بیش از هفتاد و دو روز و نصف زنده نخواهی بود.

عایشه می‌گوید: فاطمه در ایام بیماری پدر، نزد وی آمد، محمد صلی الله علیه و آله آهسته به او چیزی گفت که به گریه افتاد، باز چیز دیگری در گوشش گفت که خندان شد.

من پیش خود گفتم، خیال می‌کردم که این دختر بر سایر زن‌ها برتری دارد ولی اکنون معلوم شد که او نیز در ردیف دیگران است! این گریه و خنده پشت سر هم چه بود؟ از خودش پرسیدم، ولی فاطمه در پاسخ گفت: راز پدر را فاش نخواهم کرد. پس از مرگ پیغمبر، ما را از آن راز خبر داد که پدرم گفت: من خواهم مرد، از این رو گریان شدم، سپس گفت تو نخستین کسی هستی که به من خواهی پیوست، لذا خندان گشتم.<sup>۱</sup>

روز مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه چه گذشت؟ این موضوع چیزی نیست که قلم بتواند جزئیات آن را به خوبی شرح دهد.

پدری مهربان و رؤوف، مانند محمد صلی الله علیه و آله را، که پشتیبان او و مایه اطمینان همه مسلمانان بود، از دست داده است، اکنون چگونه می‌تواند جای او را خالی ببیند و پس از مرگ پیغمبر به چه چیز و کدام کس دل خوش کند. لذا اغراق نیست که بعضی نوشته‌اند، فاطمه پس از مرگ پدر تا روزی که زنده بود خنده بر لب نیاورد.

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹، زندگانی محمد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۴۹۲، ج ۲ (با اندک تفاوت).

این مصیبت گرچه در روح و جسمش اثر عمیقی بخشید ولی گرفتاری شوهر و اهانت‌هایی که از طرف دولت جدید نسبت به وی وارد شد، بیشتر آزرده خاطرش ساخت. اجتماع سقیفه بنی ساعده و محرومیت علی بن ابی طالب، شاید بیشتر از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله در فاطمه اثر کرد و یا تأثیرش کمتر از آن نبود.

### بازیگران سقیفه

پس از آن‌که بازیگران سقیفه هریک نقش خود را با مهارت و زبردستی بازی کردند و خلافت را به نفع خود به پایان بردند و سعد بن عبادہ رئیس طایفه انصار در مبارزه سیاسی خود از ابوبکر و طرفدارانش شکست خورد و نزدیک بود جان خود را هم روی مطالبه خلافت بگذارد، ابوبکر و عمر و پیروان آن‌ها مظفرانه به مسجد پیغمبر مراجعت کردند.

گروهی از بنی هاشم و زبیر بن عوام گرد علی را گرفتند، بنی امیه هم، در اطراف عثمان بن عفان حلقه زده و بنی زهره پیرامون عبدالرحمن بن عوف بودند. عمر وقتی وارد مسجد شد، حضار را مخاطب قرار داده، گفت: چرا

چنین حلقه حلقه و پراکنده نشسته‌اید! برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید؛ زیرا من و انصار با او بیعت کردیم!

عثمان بن عفان و کسانی که از بنی امیه در مسجد حاضر بودند، با ابوبکر بیعت کردند. سعد و عبدالرحمن بن عوف نیز بیعت ابوبکر را پذیرفتند ولی علی علیه السلام و عباس و زبیر و بنی هاشم بیعت نکردند، مراجعت نمودند.<sup>۱</sup>

مخالفان ابوبکر در خانه فاطمه علیها السلام تشکیل جلسه دادند. خلیفه جدید، اینجا دچار موقعیت سخت و باریکی شده بود. او گرچه در سقیفه پیروزی یافت و سعد بن عبادہ حریف بزرگ خود را از میدان به در برد، ولی اینجا بیش از هر چیز از طرف دختر پیغمبر نگران است و شاید آنقدر که از مخالفت فاطمه وحشت داشت به مخالفت علی علیه السلام اهمیت نمی‌داد، چون فاطمه حتی نزد اشخاصی هم که به جهاتی از علی گرفته خاطر بودند، محبوبیتی فوق‌العاده داشت.

علاوه بر این، اگر فاطمه بر ابوبکر خشمگین می‌شد، خیلی برای وی زیان داشت؛ چرا که پیغمبر گفته بود هر کس زهرا را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است.

۱- الامامة والسياسة، صص ۱۷ و ۱۸

ساعاتی که در آن بحران، بر خلیفه تازه می‌گذشت، بسیار طولانی و ناگوار بود.

زبیر و علی بن ابی طالب و بنی هاشم بیعت نکرده‌اند، به علاوه، مرکز آن‌ها خانه فاطمه است، چه باید کرد؟ به فکرش رسید که عمر را برای مذاکره با مخالفان به خانه فاطمه بفرستد. ابوبکر اینجا مرتکب اشتباهی شد و شاید تشویش زیادی که از وقوع پیش آمده‌های ناگوار داشت به وی مهلت نداد تا در این مورد نیز فکر درستی بکند، فقط تمام حواسش در اطراف مخالفان دور می‌زد که به هر قیمتی، هرچه زودتر بیعت کنند.

عمر مردی تندخو و عجول بود، به عکس ابوبکر، که مشکل‌ترین و دشوارترین حادثه‌ها را با خونسردی کامل پشت سر می‌گذاشت و خود را نمی‌باخت، عمر می‌خواست در هر جا با خشونت و درشتی کار را پیش ببرد؛ از این رو، گاهی نزدیک می‌شد که با تندخویی خود، رشته‌های ابوبکر را نیز پنبه نماید.

و چنانکه در ماجرای سقیفه بنی ساعده گفته شده، عمر در پایان کار، خود را به روی سعد بن عباد، رئیس طایفه انصار انداخت و می‌خواست او را بکشد اما ابوبکر آگاه شد

و به وی گفت: اکنون زمان مداراست نه موسم خشونت و تند خویی.

عمر در این مأموریت نیز نتوانست، آنگونه که لایق یک دیپلمات مجرب است، وظیفه خود را انجام دهد یا لا اقل با مخالفان به زبان خوش سخن بگوید و همینکه خود را به خانه فاطمه رسانید، از پشت در صدا زد: بیرون بیایید. ولی بنی هاشم و علی علیه السلام اعتنایی نکردند، عمر هیزم خواست و فریاد کرد: اگر بیرون نیاید خانه را با هرکه در آن است آتش خواهم زد. گفتند: فاطمه در این خانه است. گفت: چه عیب دارد.<sup>۱</sup> در اثر تهدید عمر، آنان که در خانه بودند بیرون آمدند و به مسجد رفته، با ابوبکر بیعت کردند ولی علی در خانه ماند.

عمر گرچه با این تهدید توانست چند تن از مخالفان را از خانه فاطمه علیه السلام بیرون کند و در صف بیعت کنندگان درآورد ولی اهانتی را که به دختر پیغمبر کرد برای خودش و خلیفه بسیار گران تمام شد.

۱- الإمامة والسياسة، ص ۱۰

پیشتر اشاره شد که در آن روزگار اشخاصی پیدا می‌شدند که خاطرشان از علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته بود ولی دختر پیغمبر نزد همه مسلمانان احترام داشت، لذا حتی امروز هم آنهایی که جانشینی پیغمبر را به نصّ آسمانی و فرمان خدایی ندانسته و به رأی اکثریت موکول می‌نمایند، رفتار عمر را نپسندیده و آن را کاری زشت و گناهی بزرگ می‌شمارند و به همین نظر است که بعضی از دانشمندان سنی وقتی به این داستان می‌رسند، دست و پا می‌کنند و اغلب وقوع حادثه را به شدّت انکار می‌کنند.

از خشونت و فریاد عمر فاطمه علیها السلام ناگزیر عقب در خانه آمد و گفت:

چه مردم بی‌چشم و بی‌آبرویی هستید! هنوز جنازه پیغمبر در خانه ماست، شما تهیه کار خود را دیده و اکنون به قصد فرمانفرمایی به سر وقت ما آمده‌اید؟!<sup>۱</sup>

شاید در آن هنگام عمر متوجه شد که چه دسته گلی به آب داده، لذا دیگر توقف در آنجا را صلاح خود ندید و به

۱- الامامة والسياسة، صص ۱۰ و ۱۱

مسجد برگشت و در صدد برآمد دیگری را برای احضار علی علیه السلام بفرستد که اگر پیش آمد بدی رخ داد مسؤولیت آن به گردن خلیفه و خودش نباشد.<sup>۱</sup>

عمر پس از رسیدن به مسجد، از ابوبکر درخواست کرد که تکلیف علی را یکسره کند و از او بیعت بگیرد. ابوبکر به قنفذ، خادم عمر دستور داد علی را احضار کند. قنفذ به خانه فاطمه رفت و به علی گفت: خلیفه پیغمبر تو را می خواهد. علی علیه السلام فرمود: چه زود به پیغمبر دروغ بستید، قنفذ برگشت و پاسخی را که شنیده بود، رساند، ابوبکر مدتی گریان شد ولی عمر دوباره فشار آورد که این مرد نافرمان را مهلت نده و از او بیعت بگیر. ابوبکر به قنفذ گفت: این مرتبه برو و به علی بگو امیر المؤمنین می خواهد بیایی و با او بیعت کنی. قنفذ دوباره پیام ابوبکر را به علی علیه السلام ابلاغ کرد ولی علی با صدای بلند گفت: سبحان الله! چیزی را که در خور آن نیست ادعا نمود.

فرستاده خلیفه اول برگشت و پاسخی را که شنیده بود به

---

۱- ما این واقعه را طبق نقل دانشمندان سنی نوشتیم، در صورتی که روایات شیعی می گوید: عمر در خانه را سوزاند و فاطمه هم که پشت در بود، از فشار در و جمعیت صدمه دید و می گویند کودکی هم که در شکم داشت، در اثر این حادثه سقط گردید.

او گفت و خلیفه هم برای مرتبه دوم گریه سر داد. عمر این بار خودش برخاست و با عده‌ای رو به خانه فاطمه آمدند و در زدند، فاطمه که صدای آن‌ها را شنید، با بانگی بلند پدرش را مخاطب ساخت و گفت: «پدر! پس از تو، چه‌ها از پسر خطاب و پسر ابی قحافه دیدیم.»

از شنیدن ناله فاطمه، افرادی که همراه عمر بودند، به گریه افتادند و به عقب رفتند، اما بالاخره علی را از خانه بیرون آورده، به مسجد بردند<sup>۱</sup> و در مقابل ابوبکر

۱- الامامة والسياسة، ص ۱۰

چنانکه ملاحظه می‌کنید، شرح این حادثه از روی نوشته ابن قتیبۀ دینوری نوشته شده که یکی از مورخان و دانشمندان سنی بوده و در سال ۳۲۲ هجری مرده است. خود نویسنده تا این مقدار اعتراف کرده است، در صورتی که تاریخ شیعه فجایع بیشتری را از عمر و همراهانش ذکر می‌کند و به خصوص کتاب سلیم بن قیس هلالی که نزد علمای شیعه معتبر بوده و مرحوم مجلسی و دیگران از روی نوشته آن نقل می‌کنند، متذکر است که میان فاطمه و فرستادگان ابوبکر که عمر نیز جزو آن‌ها بود، کار به مرحله بالاتر کشید و فاطمه که می‌خواست از خروج شوهرش جلوگیری کند، با تازیانه یا غلاف شمشیر عقب رانده شد.

قطع نظر از گفته‌های طرفین، هیچ بعید نیست که چنین حوادثی پیش آمده باشد؛ زیرا اگر جانشینی محمد صلی الله علیه و آله حق رسمی علی بوده و

نگاه داشته به وی گفتند: بیعت کن.

- اگر بیعت نکنم چه...؟!

- به خدا قسم اگر بیعت نکنی گردنت را می زنیم!

- در این صورت، بنده خدا و برادر پیغمبر را کشته اید.

عمر خطاب به آن حضرت گفت: بنده خدا درست، اما

برادر پیغمبر نه<sup>۱</sup> ابوبکر در تمام این مدت ساکت بود.

→ کارگردان های سقیفه با نیرنگ او را از حق خود محروم ساخته اند، مسلماً خود را برای ارتکاب جنایات بعدی نیز حاضر نموده بودند. کسی که به چنین کار نامشروعی دست می زند و گفته پیغمبر را زیر پا می گذارد، از آزار دختر پیغمبر نیز باکی نخواهد داشت.

و اگر فرض کنیم صحبت جانشینی و خلافت در میان نبوده و چنانکه طنطاوی می گوید: انتخاب خلیفه حکم انتخاب رییس جمهور را دارد و رأی اکثریت در آن قاطع است، کار آسان تر می شود؛ زیرا هر رییس جمهوری که به دلخواه و دسیسه تعزیه گردان ها انتخاب شود و بخواهد مخالفان خود را مرعوب سازد و با فشار و تهدید تحصیل اکثریت نماید، از چنین تبه کاری هایی ناگزیر خواهد بود.

۱- او فراموش کرده است، موقعی که پیغمبر میان یاران خود عقد برادری می بست، علی را برادر خود خواند و باز فراموش نموده هنگامی را که پیغمبر خویشاوندان خود را میهمانی کرد و به آنها اطلاع داد: من از جانب خدا مأمور دعوت شما هستم و کسی جز علی به او نگوید و در آن حال پیامبر خطاب به آنان گفت: این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست، حرف او را گوش کنید و از او

علی گفت: من از شما به خلافت سزاوارترم، شما باید با من بیعت کنید: شما به اتکای خویشی پیغمبر و سبقت در اسلام، انصار را از میدان در کردید، حالا خلافت را به زور و ستم از ما می گیرید؟<sup>۱</sup> ای گروه مهاجر، ما از همه کس لایق تریم. ما اهل بیت پیغمبریم، کسی که قرآن را بداند و از احکام خدا آگاه باشد و خوبی رعیت را بخواهد و بدی را از آن ها برطرف سازد، میان ماست.

بشر بن سعد در پاسخ گفت: اگر انصار سخنان تو را شنیده بودند، با غیر تو بیعت نمی کردند.<sup>۲</sup>

→ پیروی نمایید. تاریخ ابوالفدا، ج ۱، ص ۱۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲؛ حیات محمد، طبع اول، ص ۱۰۴  
۱- ص ۱۸ الامامة والسياسة.

۲- الامامة والسياسة، ص ۲۰

اگر ما گاهی در نوشته های خود از ابوبکر و عمر یا ابو عبیده جراح به مرد سیاسی تعبیر می کنیم، یا می گوئیم بازیگران سقیفه فلان کار را کردند یا فلان نیرنگ راز دند کسی به ما حق اعتراض ندارد و نسبت به مقام هیچ یک از اینها توهینی نشده است؛ زیرا پس از آنکه خلافت به سلطنت مادی تبدیل گردید و بنام نص آسمانی در میان نباشد و از رأی اکثریت پیروی شود، مدعی سلطنت ناچار است به وسایل مختلف متشبث شده و موفقیت حاصل نماید و در این صورت روحانیت و جنبه معنوی خود را از دست داده و حکم یک مرد

عمر سعی داشت هرچه زودتر کار را تمام کند و از علی علیه السلام بیعت بگیرد، ولی ابوبکر می خواست کاری کند که به ظاهر بیعت علی جنبه مسالمت داشته و گویای میل و رغبت او باشد نه اینکه به زور و تهدید از وی بیعت بگیرند، لذا در پاسخ عمر، که گفت درباره علی چه حکمی می کنی؟ گفت: تا فاطمه با اوست به وی فشار نمی آوریم.<sup>۱</sup>

→ سیاسی را پیدا خواهد کرد.

علی طنطاوی در پیامی، که به علمای شیعه داده، می گوید: «هر شهری که انتخابات عمومی در آنجا صورت می گیرد و حکومت به نظریه ملت است - نه به نص آسمانی و حق خدایی - از این حزب بازی ها و دسته بندی ها خالی نیست» و باز در جای دیگر نامه خود می گوید: آیا هنوز نمی خواهیم مسئله خلافت را از لباس دین خارج کرده تا بدون کم و زیاد به مسئله سیاسی و مناقشات حزبی و انتخاباتی برگردد.

و باز می نویسد: احزاب سیاسی می جنگند و به جان هم می افتند و گاهی هم یکدیگر را دشنام داده، بعضی بر دیگری تعدی می کنند و هر دسته ای برای پشتیبانی از رئیس خود به مداحی وی برخاسته و بر دشمن و رقیب او افترا می بندد ولی همین که جنجال انتخابات خوابید، همه با یکدیگر برادر شده، برای وطن و بلندی نام وطن می کوشند. این نویسنده معاصر می گوید: خلافت یک مسئله سیاسی است و مردان سیاسی از دسته بندی ناچارند و بلکه گاهی افترا می بندند و دشنام می دهند، پس ما حق داریم از چنین مردمانی آنطور تعبیر کنیم.

و شاید به اتکای همین نوشته، آنهایی که می‌گویند فاطمه شش ماه پس از مرگ پدر زنده بود، معتقدند، علی نیز تا شش ماه از بیعت با ابوبکر خودداری کرد.

علی علیه السلام پس از آنکه این بار هم بیعت نکرد و از مسجد مراجعت نمود، خواست آخرین اتمام حجت را نموده و تا آنجا که می‌تواند از حق خود دفاع کند و راه عذر برای کسانی که بیعت غدیر را زیر پا نهاده‌اند باقی نگذارد. از این رو تصمیم گرفت به کمک فاطمه، که موقعیتش چنانکه نوشتیم، نزد همهٔ مسلمانان بسیار خوب بود، مردم را به خود دعوت کند ولی دیگر کار از کار گذشته و دنیا طلبان بر خرشان سوار شده بودند.

مهاجر و انصار در جواب دختر پیغمبر می‌گفتند: اگر پسر عمویت زودتر ما را خبر می‌کرد، با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم! علی فرمود: شما توقع داشتید من پیغمبر را در خانه بگذارم و دفنش نکنم و بر سر خلافت با شما بجنگم؟ یکی از نویسندگان تازه به دوران رسیدهٔ خارج کشور، به اینجا که می‌رسد، احساساتش گل کرده و می‌نویسد:

علی فاطمه را بر مرکب سوار می‌کرد و به در خانهٔ مهاجر و انصار می‌برد تا به کمک او، برای خود پشتیبان بتراشد.

راستی اگر مردم هم دعوت او را می پذیرفتند، چه خونریزی هایی به پا می شد و چه فسادى بر می خاست؟! گویا وی درست توجه نکرده است که اگر منظور علی ایجاد فتنه و انقلاب بود، همان وقت که ابوسفیان به منزل وی آمد و او را بر ضد ابوبکر و عمر تحریک نمود و حتی وعده داد که برای یاری تو مدینه را پر از سواره و پیاده خواهم کرد و... بر ضد خلیفه جدید قیام می کرد و کار را از پیش می برد ولی علی علیه السلام چون منظور ابوسفیان را می دانست و از انقلاب و خونریزی تنفر داشت، به او روی موافق نشان نداد، لیکن در مورد استمداد به وسیله دختر پیغمبر، چنانکه نوشتیم، بر علی علیه السلام لازم بود تا آنجا که می تواند از تضییع حق خود جلوگیری نماید.

با این گفتارهای متناقض و روایت های ضد و نقیض، به طور دقیق نمی توان فهمید که علی بن ابی طالب چه روزی با ابوبکر بیعت کرد، ولی این اندازه مسلم است که بیعت او در روزهای نخست خلافت صورت نگرفته؛ زیرا، چنانکه نوشتیم، او تا مدتی با کمک دختر پیغمبر از حقوق خود دفاع می کرد و اگر همان روزهای نخست بیعت نموده بود هیچوقت به چنین کاری اقدام نمی کرد و شاید، همانطور که ابن قتیبه

نوشته است، پس از مرگ فاطمه با ابوبکر بیعت کرده باشد. برخی نیز که معتقدند فاطمه علیها السلام تا ششماه پس از وفات پدر زنده بود و می‌گویند: علی بن ابی طالب علیه السلام و بنی‌هاشم نیز در این مدت بیعت نکردند «چنانکه ابن عبد ربّه در کتاب العقد الفرید<sup>۱</sup> و طبری در التاریخ<sup>۲</sup> از زهری نقل کرده‌اند. از طرفی در چگونگی آمدن عمر به خانه فاطمه علیها السلام باز هم گفته‌ها یکسان نیست؛ چنانکه نوشتیم ابن قتیبّه می‌گوید: وقتی عمر آهنگ آتش زدن خانه را کرد، فاطمه خودش عقب درآمد و بر او آشفت. ابن عبد ربّه نیز همینطور نوشته<sup>۳</sup> ولی طبری می‌گوید: هنگامی عمر به در خانه علی رسید که طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین نیز آنجا بودند. عمر گفت: بیرون بیاید! وگرنه به خدا قسم همه شما را آتش می‌زنم! زبیر شمشیر کشیده، به طرف او دوید ولی پایش لغزید و به زمین افتاد و شمشیر از دستش بیرون شد. اطرافیان به او هجوم آورده و دستگیرش نمودند.<sup>۴</sup>

۱- الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۲۵۳

۲- الامامة والسیاسة، ج ۴، ص ۱۸۲۵

۳- عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۳

۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۱۸

گر چه داستان سقیفه بنی ساعده بسیار پیچیده و مبهم بوده و گفته‌ها و نوشته‌های گوناگون در اطراف آن به اندازه‌ای است که انسان نمی‌تواند نظر قطعی خود را اظهار کند، ولی از مجموع آنها می‌توان نتیجه گرفت که: پس از پایان کار سقیفه، هنگامی که ابوبکر و عمر با حالتی پیروزمندانه مراجعت کردند، چون عجله داشتند که کار را تمام کنند و نگذارند بچه نوزاد سرزا بمیرد و از طرفی علی علیه السلام و بنی هاشم هم نقطه مقابل آنها بوده و تسلیم نمی‌شدند؛ تمام نیروی خود را در جبهه مخالفین متمرکز نموده و می‌کوشیدند به زودی کار بیعت را یکسره کنند، از این رو به اقداماتی هم دست زدند که از جمله آنها جمع هیزم و آتش زدن خانه بود و همینقدر که ابن قتیه و ابن عبد ربه اعتراف می‌کنند که عمر دستور داد آتش بیاورند و وقتی که طبری می‌گوید عمر بر سر آنهايي که در خانه بودند داد زد که اگر بیرون نیایید همه شما را خواهم سوخت، باید مطلب را تا آخر خواند.

به هر حال، چون تفصیل این فجایع خواننده را آزرده می‌سازد، دنباله مطلب را بریده کیفر را با خدا و قضاوت را با اهل تاریخ می‌گذاریم.

## زهرا علیها السلام در مسجد

جای تردید نیست که ابوبکر به بهانه اینکه محمد صلی الله علیه و آله گفته است «پیغمبران ارث نمی‌گذارند» دهکده فدک و باغستان‌های آن را از فاطمه علیها السلام گرفته و جزو بیت‌المال کرده است ولی تصور می‌رود این اقدام، ساده و بدون سابقه و با نقشه قبلی نبوده بلکه پاپوش ضبط فدک، زودتر دوخته شده و شاید همان هنگام که عمر و ابوبکر دو نفری و یا با شرکت ابوعبیده جراح مقدمات اشغال مرکز خلافت را می‌چیده‌اند<sup>۱</sup> تصرف باغستان فدک نیز از نظرشان دور نبود. این نظریه به خصوص زمانی قوت می‌گیرد که ما به اجتماع مسلمانان در روز غدیر<sup>۲</sup> نیز توجه داشته و همچنین به مخالفت علی و بنی‌هاشم با هر مدعی مقام خلافت نیز متوجه باشیم. پس از مرتب ساختن این چند موضوع و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، به این نتیجه می‌رسیم که:

۱- جنایات تاریخ، ج ۱، صص ۴۷-۴۵

۲- جنایات تاریخ، ج ۱، ص ۶۳-۵۸

۱- عمر و ابوبکر مدت‌ها پیش از مرگ محمد ﷺ در ایام بیماری او به خلافت نظر داشته‌اند.

۲- مخالف بزرگ آن‌ها اول علی بن ابی طالب ﷺ است که به موجب گفته پیغمبر، باید خلیفه باشد و مخالف دوم طایفه انصار است که رئیس آن‌ها سعد بن عبادہ نیز از طرفداران جدی علی است.

۳- فدک درآمد معتناهی داشته؛ به اندازه‌ای که بنی‌هاشم می‌توانستند با تأمین زندگی از محل عواید و درآمد آن، از استفاده بیت‌المال چشم پوشیده و به هیچ وجه نیازی به خلیفه نداشته باشند و همچنان به مخالفت با مرکز خلافت ادامه دهند و بلکه دل‌ها را نیز متوجه خود سازند.

۴- این درآمد مستقیماً به دست فاطمه ﷺ دختر پیغمبر می‌رسیده و موقعیت وی، چنانکه نوشتیم، نزد همه مسلمانان بزرگ و مورد تجلیل بوده است.

این دوراندیشی‌ها ابوبکر را وادار نموده تا ملک مسلم دختر پیغمبر را از چنگ وی گرفته و ضمیمه بیت‌المال نماید تا دیگر بنی‌هاشم نتوانند با مرکز خلافت مخالفت نموده و در اثر تنگدستی و فشار معیشت تسلیم شوند.

## شکایت به مجمع عمومی

آن روز مسلمانان، مرکز اجتماعی جز مسجد نداشتند. دادخواهی، دادستانی، ابلاغ فرمان همگانی، شوری و بالأخره اتخاذ هرگونه تصمیم اجتماعی در مسجد عملی می شد. مسجد پیغمبر محل حضور طبقات مختلف مدینه بود و هرکس شکایتی یا ادعایی داشت که طرف بدان اعتنا نمی کرد، به مسجد می آمد و در مجمع عمومی مسلمانان حرف های خود را می زد و توجه عامه را به سخنان خود جلب می کرد.

اهانت هایی که یکی پس از دیگری به دختر پیغمبر وارد شد، سبب گردید که او نیز شکایت خود را به مجمع همگانی مسلمانان تقدیم دارد و از ظلم و تعدی حکومت جدید شکایت کند.

ولی باید متوجه بود که آن چه فاطمه آن روز می خواست در مجمع همگانی طرح نماید، تنها دفاع از حق شخصی خود و شکایت از تصرف فدک نبود، این تصور، مولود فکر

کوتاهی است که هنوز به عظمت این خانواده پی نبرده است. اگر منظور فاطمه فقط استرداد فدک بود و هدفی جز منافع مادی نداشت، چگونه است که وقتی ابوسفیان به کمک علی آمد و خواست وی را بر ضد ابوبکر تحریک کند، فاطمه نپذیرفت و به شوهرش اعتراض نکرد و چرا در ضمن خطابه خود پیوسته حکومت و طرفداران آن را از خطر انقلاب و شورش می ترساند، با آن که در آن وقت نه علی و نه فاطمه، یاورانی نداشتند که بر ضد حکومت قیام کنند.

فاطمه از این نطق آتشین، نظر مهم تر و دقیق تری داشت. او بزرگ تر و بالاتر از این است که به مردم شکایت نموده، از آن ها دادخواهی کند که چرا نان و خورش بیچه های وی را گرفته اند!

فاطمه می خواست به مردم آن روزگار بگوید که شما در پناه اسلام و در نتیجه بزرگ شمردن دستورهای آن، از ذلت رهایی یافته و به این مقام رسیدید که دنیا را متوجه خود ساختید و اگر پشت پا به دین و دستور پیغمبر بزنید، دیگران نیز در شما طمع می کنند. وقتی مردم فهمیدند که می توان با همه سفارشات پیغمبر درباره دخترش، خانه او را طعمه آتش ساخت و اموال وی را ضبط نمود و... از

دیگران چه با کی دارند.

وقتی مردم بفهمند یاران دیرین پیغمبر و پیشینیان اسلام پشت پا به حکم خدا زده و برای رسیدن به کرسی پادشاهی از هیچ عملی خودداری نمی کنند؛ پیش خود خواهند گفت: نه خدایی بوده است، نه دینی و بلکه حکومت بوده و بس و اگر این فکر مسموم در دماغ ها راه یافت، کاخ سعادت مسلمانان به لرزه درمی آید و بنیان خلافت سست شده، ریشه تمدن اجتماع می خشکد و مسلمانان دوباره به همان حال توخّش و بربریت می افتند و پس از مدتی آقایی و عزّت به خاک مذلت خواهد نشست.

این نتیجه قهری بی اعتنایی هر هیئت حاکمه ای نسبت به قوانین مملکت است. وقتی ملت ببیند قانون در نظر حاکمان جز عبارت جامد و الفاظ منقوش نیست، کجا برای قانون ارزش قائل خواهد شد و چه وقت رفتار و کردار خود را با آن خواهد سنجید؟ بلکه او نیز از موقعیت سوء استفاده کرده و به فکر آزردن زیردست خود می افتد، آنگاه در نتیجه غفلت در اجرای یک حکم کوچک، اجتماع بزرگی در مسیر فنا و اضمحلال قرار می گیرد.

آن روز فاطمه علیها السلام می خواست به ابوبکر و عمر و

مسلمانان دیگر تذکر دهد که برای نفع شخصی، منافقان و مخالفان را نسبت به خود و احکام دین گستاخ نکنند و با پشت پا زدن به گفتار پیغمبر، دشمن را چیره نسازند، این بود که چادر پوشید و به همراهی چندتن از زنان خویشاوندش به مسجد آمد.

وقتی فاطمه وارد مسجد شد، ابوبکر با عده زیادی از مهاجر و انصار در مسجد بودند. نخست پرده‌ای میان دختر پیغمبر و مردم کشیدند؛ آنگاه پیش از آنکه فاطمه نطق خود را آغاز کند، ناله‌ای از دل کشید که در اثر آن، مردم به گریه افتاده و جلسه به تشنج سختی درافتاد.

فاطمه اندکی ساکت شد تا جوش و خروش حضار آرام گرفت و همه مردم فرو نشست؛ آنگاه شروع به صحبت کرد.

خدا را سپاسگزاری نمود که بر بندگانش نعمت بیکران داده و گیتی را بی هیچ، آفریده و بر پدرش درود فرستاد که خدا وی را برگزید و به راهنمایی مردم مأمور ساخت. سپس گفت:

مردم! بدانید من فاطمه دختر محمّد از نو می‌گویم و بر آنچه می‌گویم بینا هستم، بیهوده نمی‌گویم و بیجا

رفتار نمی‌کنم. «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup> آن پیغمبر پدر من است نه پدر شما. برادرِ پسر عموی من است نه پسر عموی مردان شما.

محمد صلی الله علیه و آله حق پیغمبری را ادا کرد، سرپیچان را بیم داد و از راهی که کفار و مشرکین پیش گرفته بودند رخ برتافت و سرهای آن‌ها را کوفت.

مردم را با منطق قوی و اندرزهای سودمند به خداشناسی و حق پرستی خواند. آنقدر گلوی مشرکین را فشرد و بت‌ها را درهم شکست تا شب تاریک کفر، رخت بر بست و صبح درخشان اسلام پدید گردید، تا وقتی که پرده از چهره حقیقت به کنار رفت و پیشوای دین به سخن آمد و زبان شیاطین گنگ شد تا اینکه بر سراسر منطقه کفر کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حکومت نمود.

مردم! شما بر کنار مغاکی جای داشتید، طعمه هر طمع خوار و مزه هر آشامنده و شراره‌ای بی‌دوام و لگدکوب طوایف بودید.

از گودال‌هایی که به آب روان و ادرار شتران پر شده

بود، می‌نوشتیدید. گیاه بیابان و برگ درخت‌ها را می‌خوردید، پست و زبون بودید. اطرافیان بر شما چیره شده، همچون صیدتان می‌ربودند.

پس از این همه سختی‌ها که کشیدید و شکنجه‌ها که دیدید، خدا شما را به دست محمد از بدبختی نجات داد. محمد بر دزدان و گردنکشان عرب دست یافت، هرگاه آن‌ها آتش جنگ افروختند، خدا خاموشش ساخت و گاهی که، گردنفرای سربرداشت یا مشرکی به طغیان برخاست، محمد ﷺ علی را به سرکوبی او فرستاد. علی هم تا سر و مغزش را با مشتش نکوفت دست از وی برنداشت و تا آتش کینه او را به آب شمشیر خاموش نکرد، به جای خود ننشست.

شما در خوشی و آسودگی غرق شده بودید، شاد و خندان به سر می‌بردید و علی را می‌دیدید که در راه خدا و برای خشنودی پروردگار هر رنج و سختی را بر خود هموار می‌سازد.

همین که خدا محمد را به جایگاه پیغمبران خواند و او را نزد خود برد، کینه‌های پنهان آشکار شد، تا جایی که جامه دین فرسوده گشت و میدان به دست گمراهان افتاد و رشته گفتار را فرومایه‌ها به دست گرفتند و پیروان دنیا نغمه‌های ناهنجار را سر داده،

دم را از چپ و راست به حرکت در آوردند.  
در این وقت شیطان که در انتظار فرصت بود، گردن  
افراشت و شما را به طرف خود خواند، شما نیز  
دعوتش را پذیرفتید و فریب وی را خوردید.  
شما را جنبش داد، شما هم چالاک و چابک جنبیدید و  
از شما خواست که خشمگین شوید شما نیز  
خشمگین شدید.

شتری را که از آن شما نبود داغ زدید! و در آبشخور  
دیگران فرود آمدید! (خلافت را به ناحق گرفتید) با  
این که هنوز عهدتان با پیغمبر نزدیک است و زخم دل  
ما بهبودی نیافته و جراحتمان سر به هم ننهاد، همه  
این زشت کاری را مرتکب شدید.

گمان می کنید برای جلوگیری از فتنه و اختلاف کلمه،  
باچنان سرعت و چابکی به تعیین خلیفه اقدام نمودید؟!  
آگاه باشید که خود را در فتنه انداختید و آتش دوزخ  
شما را فرا خواهد گرفت.

آوه... چه شده است... در چه حالید... خیال کجا را  
دارید... کتاب خدا میان شماست، امر و نهی آن معلوم  
است. دستورهایش هویدا است. آیا به قرآن پشت پا  
می زنید؟ آیا بر خلاف قرآن حکم می رانید؟ این نعل  
وارونه زدن برای مردم ستمکار بد است.

هرکسی دینی جز اسلام بپذیرد از او قبول نمی‌شود و در آن جهان از زیانکاران است. این اندازه درنگ نکردید که این حیوان رمیده آرام شود!<sup>۱</sup>

حق را باطل و باطل را حق جلوه دادید، کره را با شیر مخلوط نمودید. ما بر این مصیبت که مانند کارد تیزی صدمه می‌زند صبر می‌کنیم.

شما گمان می‌کنید ما از محمد ﷺ ارث نمی‌بریم، چه حکمی! مگر به قانون جاهلیت حکم می‌کنید.

۱- در سال‌های آخر زندگانی پیامبر، دسته‌های کوچک و بزرگی از داخل و خارج مدینه چشم طمع به حکومت اسلامی دوختند و خیال‌های خامی در سر می‌پختند. قبایل بسیاری نیز که اجرای مقررات، اسلام را به زیان مالی و یا مقامی خود می‌دانستند، پیوسته منتظر فرصت بودند و لذا پس از مرگ پیغمبر بسیاری از دادن زکات، که نوعی باج حساب می‌شد، خودداری کردند و چند تن نیز به پیغمبری برخاستند، به‌طور کلی در مردم سست ایمان، نوعی رمیدگی پیدا شده بود و هرگاه مرکز خلافت نیز دستخوش اغراض شخصی و ریاست‌طلبی می‌گشت، احکام اسلام آشکارا پایمال می‌شد و در میان یایان و مخالفان، که تازه سر برداشته بودند، انعکاس بدی داشت. اینجاست که فاطمه اثر سوء شتابزدگی کارگردان‌های سقیفه را خاطر نشان ساخته و آن‌ها را به کردار زشتشان سرزنش می‌نماید و می‌گوید: شما لااقل صبر می‌کردید، آن‌ها که از دین رمیده‌اند، رام شوند سپس خودتان این خلاف قانون‌ها را مرتکب می‌شدید، نه اینکه با رفتار برخلاف دین خود، آن‌ها را بیشتر جری کنید.

برای کسانی که ایمان آورده و یقین داشته باشند، چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند؟<sup>۱</sup>

پسر ابی قحافه! تو از پدرت ارث می‌بری ولی من از پدرم ارث نمی‌برم!<sup>۲</sup>

بسیار خوب، پسر ابی قحافه! حالا فدک مانند شتر مهار کرده و پالان شده به تو ارزانی باد، ولی روز رستاخیز ملاقات می‌کند. آن روز خدا بهترین داور و محمد صلی الله علیه و آله نیکوترین پیشواست...

در این هنگام فاطمه از شدت سوز و گداز به روی قبر پدر افتاد و با گفتن دو شعر، رنج خویش را با پدر مهربان

۱- بر کسی که تا اندازه‌ای دقیق بوده و در گفتار فاطمه علیها السلام تأمل کند، کاملاً معلوم می‌شود که تأثر دختر پیغمبر بیشتر از تغییر نامشروعی بوده است، که خلیفه جدید در قانون ارث داده و موجب می‌شد دوباره کردار شوم دوره سیاه جاهلیت تجدید گردد و مردم رفتار خلیفه را سرمشق قرار دهند و دختران را از ارث محروم سازند.

گرچه ابوبکر روایتی را از محمد صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که او فرموده است: «ما پیمبران ارث نمی‌گذاریم» ولی مسلماً این اقدام در اذهان عمومی اثر دیگری می‌بخشید؛ یعنی همان عقیده کهنه و فرسوده‌ای را که در مغز عده‌ای باقی بود زنده می‌ساخت. این نیز یک نکته حساسی است که در نطق پر مغز و آتشین فاطمه علیها السلام نهفته است.

۲- اینجا اشاره می‌کند که در دین اسلام دخترها نیز ارث می‌برند و محرومیت دختر از ارث، کار عرب‌های پیش از اسلام است.

در میان نهاد:

«پس از تو مصیبت‌ها و سختی‌هایی بود، اگر تو حاضر بودی دشواری‌ها زیاد نمی‌شد  
ما تو را از دست دادیم، همچنانکه باران درشت از زمین گرفته شود. یاران تو با ما از در مکر درآمدند،  
گواه باش و از نظر دور مدار»<sup>۱</sup>

در حالی که از شنیدن این خطبه آتشین، زن و مرد به سختی گریان شده بودند، فاطمه علیها السلام اندکی بعد، انصار را مخاطب ساخت و گفت:

...ای جوانان، ای پشتیبانان دین، ای نگاهبانان اسلام، چرا در یاری‌ام سستی می‌کنید؟ چرا به کمک نمی‌شتابید؟ چرا در حق کوتاهی می‌کنید؟ پدرم نگفت احترام مرد را به فرزندان او حفظ کنید؟ چه زود فتنه به پا کردید! چه شتاب زده پیروی هوی و

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۳؛ بلاغات النساء، ص ۲۶؛ اعلام النساء، ص ۱۲۰۷ و ۱۲۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰؛ احتجاج طبرسی.

قد کان بعدک أنباء و هنبئة      لو كنت شاهدالم تكثر الخطب  
إنّا فقدناک فقد الأرض و ابلها      فاختل قومک فاشهدهم ولا تغب

هوس را نمودید! پیغمبرتان تازه از دنیا رفته است به همین زودی دینش را لگدکوب کردید؟! آگاه باشید! قسم به جان زهرا مرگ محمد صلی الله علیه و آله بسیار دردناک است، این شکاف هر آن گشاده‌تر و این گشادگی هر آن سهمناک‌تر می‌شود.<sup>۱</sup>

زمین به مرگ محمد تاریک گردید. کوه‌ها متزلزل شد کاخ آرزو فرو ریخت.<sup>۲</sup>

پس از محمد صلی الله علیه و آله خانواده او خوار گردید، احترام

۱- در اینجا نیز مردم را از پراکندگی بیم می‌دهد، مبدا دشمن باز از موقعیت استفاده کند.

۲- ایجاد وحدت حقیقی و تساوی میان افراد مسلمان و برهم زدن امتیازات پوچ که در نظر (محمد) بود به منزله اولین سنگ کاخ سعادت مسلمانان محسوب می‌شد ولی افسوس که منفعت پرستان حفظ ریاست خود را بر همه چیز مقدم داشتند و برای طبقه اشراف برتری‌های مخصوصی قائل شدند بیست و سه سال این روش زشت ادامه داشت. در سال سی و پنج هجری هنگامی که علی خواست همان مساوات حقیقی را که در زمان محمد صلی الله علیه و آله بود از نو برقرار سازد و بیت‌المال را بر همه یکسان تقسیم کرد، سرو صدا بلند شد و سرمایه‌داران و قدرت‌مداران مانند طلحه و زبیر مخالف شدند. به حدی این سیره زشت میان مسلمانان کار عادی محسوب می‌شد که در همان جلسه مرد پارسایی مانند سهل بن حنیف به اعتراض برخاست و به علی علیه السلام گفت: این مردی که تو او را با من به یک چشم می‌نگری و به من و او یک اندازه بهره می‌دهی، تا دیشب غلام من بود!

آن‌ها از میان رفت، حدودشان شکسته شد.  
این مصیبتی است که خدا در قرآن از آن خبر داده و  
محمد ﷺ هم پیش از مرگش شما را مطلع ساخت.  
خدا می‌گوید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ  
أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ  
عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ  
الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

پسران قبیله! میراث پدر را از من بگیرند و شما پیش  
روی من هستید؟! صدای مرا می‌شنوید، دادخواهی‌ام  
را گوش می‌دهید و مرا وا می‌گذارید؟! در صورتی که  
سپاه دارید، تجهیزات دارید، خانه دارید، پسر دارید،  
خدا شما را برگزیده است. چقدر با عرب جنگیدید!  
چقدر خود را به سختی‌ها و مشقت‌ها افکندید! چقدر  
با مشکلات روبرو شدید تا آسیای اسلام را به  
گردش انداختید، تا آتش جنگ فرو نشست، تا جوش

۱- آل عمران: ۱۴۴

۲- گفته‌اند «قبیله» نام زنی است. او مادر نخستین انصار و قبائل اوس و  
خزرج بوده است. ولی متأخران گفته‌اند قبیله به منعی اشراف و  
بزرگان است که سمت‌های مهم را در دوران حکومت عباسیان  
عهده‌دار بوده‌اند.

و خروش کفر ساکت شد، تا هرج و مرج تخفیف یافت  
و ریشه دین محکم گشت.

آیا پس از این همه پیشروی، عقب نشینی کردید؟ و  
پس از سختگیری سست شدید؟ با این همه  
نیرومندی از مردمی که دین را زیر پا نهاده و ایمان را  
بازیچه خود نموده اند ترسیدید!

بکشید پیشروان کفر را چون آن ها ایمان ندارند!  
شاید باز گردند. می بینم به تن آسایی گراییده و به  
خوشی خو گرفته اید. آنچه را فهمیدید انکار کردید و  
آن را که آشامیده بودید بیرون ریختید. اگر شما و  
همه مردم روی زمین کافر شوند خدا از همه  
بی نیاز است.

من گفتنی ها را گفتم، می دانم که زبون شده اید،  
می دانم سستی شما را فرا گرفته است، می دانم ایمان  
شما ضعیف شده، حالا فدک را رام و فرمانبردار  
بگیرید ولی این ننگ همیشه به دامن شما چسبیده  
است تا شما را به آتش خدا بکشاند، آتشی که دل ها را  
فرا می گیرد. خدا بر آنچه می کنید نگران است  
﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

خطبه فاطمه در اینجا پایان می یابد. بعضی از دانشمندان عبارت را بیش از این مقدار نوشته اند ولی این اندازه در کتاب های دو تیره (شیعه و سنی) موجود است که البته در پاره ای کلمات اختلاف دارند.

در تمام این خطبه، سخنی از حق شخصی نیست. آنجا هم که نام فدک را به زبان می آورد، نظرش به پامال ساختن حکم قرآن است؛ حکم ارث دختر، که ابوبکر با حدیثی که خود گوینده اش بود می گفت: فاطمه از پدر ارث نمی برد چون پیغمبر گفته است: ما پیامبران ارث نمی گذاریم. فاطمه تمام فکرش متوجه تغییری بود که در احکام اسلام وارد می شود. امروز حق مالکیت شخصی را نسبت به دختر پیغمبر لغو می کنند، فردا بدعتی دیگر پدید می شود و کم کم دشمنان دین که منتظر فرصت اند سر برمی دارند.

این بود هدف بزرگی که فاطمه علیها السلام از نطق آتشین خود داشت و البته غیر از او هیچکس نمی توانست در مجمع عمومی، در حضور خلیفه و طرفداران او، که خود را برای مقاومت های شدیدی در برابر مخالفان حاضر کرده بودند اینگونه حقایق را آشکار سازد و به مردم بگوید که اینها اسلام را نفهمیده و دین را بازیچه خود ساخته اند و هدفی

جز پادشاهی ندارند.

همچنانکه روزگار به تدریج گفته‌های آن روز زهرا را ثابت کرد و وقتی نوبت خلافت به عثمان رسید، مقدمات امپراتوری آغاز شد و اسلام را که ابتدا آیینی بود به منظور پرورش افکار و تربیت عمومی و درس توحید، به سلطنتی مستبدانه و جابرانه تبدیل نمودند. اینجاست که فاطمه علیها السلام می‌گوید: گمان می‌کنید برای جلوگیری از فتنه و اختلاف کلمه، با چنان سرعت و شتابی به تعیین خلیفه اقدام نمودید؟! ولی اشتباه می‌کنید امروز روز اول بدبختی شماست.

همینکه زهرا علیها السلام خطبه جانگداز خود را پایان داد و مردم را از عواقب وخیم دین‌شکنی و حق‌کشی ترساند، مهاجر و انصار به اشتباه خود پی بردند، گویی در خواب گران بوده و اکنون بیدار شده‌اند و خود را در مقابل کار انجام شده‌ای می‌بینند.

گریه‌ها شدید شد، همه و جنجال فضای مسجد را پر کرد، حاضران همه از این پیش آمد متأثر بودند، شاید در آن وقت خدمات محمد صلی الله علیه و آله را به نظر آورده و سختی‌هایی را که در راه هدایت و ارشادشان متحمل شده

بود یاد آور می شدند.

سخنان فاطمه خاطرات تلخ دوره جاهلیت را یک لحظه دیگر به یاد آنها آورد و متوجه شدند؛ چنانکه فاطمه علیها السلام می گوید: روزی طعمه هر صیاد و مزه هر آشامنده بودند، دشمنان بر آنها چیره شده، همچون بازی که به شکار خود پنجه می افکند، آنها را صید می کردند، ولی محمد صلی الله علیه و آله با کوشش های فراوان از بدبختی و زیردستی و زبونی نجاتشان داد.

شاید نطق فاطمه آنها را به یاد محمد صلی الله علیه و آله و سفارش های وی درباره دختر و پسر عموش انداخت؛ به خصوص آنجا که ابوبکر را مخاطب ساخت و گفت: پسر ابی قحافه! تو از پدرت ارث می ببری و من از پدرم ارث نمی برم، چه افترایی!

یا آنجا که به مسلمانان طعنه زده، گفت: شما از ترس فتنه در سقیفه جمع شده و با ابوبکر بیعت کردید ولی به دست خود ایجاد فتنه نمودید.

تشنج جلسه، انقلاب روحی حضار، ایستادن دختر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار، ممکن بود به دنبال این سخنرانی حوادث تازه ای رخ دهد. احتمال می رفت

یاران پیغمبر تغییر رأی داده و بر خلیفه جدید بشورند ولی ابوبکر ابداً خود را نباخت و از میدان به در نرفت همین که سخنان فاطمه پایان یافت رشته بیان را به دست گرفت و گفت:

دختر پیغمبر! پدرت بر مسلمانان رحمت و بر کفار عذاب بود. شوهرت او را در تمام سختی‌ها یاری کرد و با او مساوات و مساعدت نمود. هر مرد پاک‌نهادی شما را دوست می‌دارد و به جز بدنهاد با شما دشمنی نمی‌کند. شما خانواده پیغمبرید، خانواده برگزیده و پاکیزه هستید، شما راه خیر را به ما نشان دادید. شما باید که ما را به سوی بهشت می‌برید.

تو ای دختر پیغمبر، تو ای بهترین زنان، در گفتار خود راستگویی، عقل و دانش تو معلوم است کسی تو را دروغگو نمی‌داند و مالت را از دستت نمی‌گیرد.

به خدا من پیروی پدرت را نمودم. من به دستور او رفتار کردم (قافله سالار به قافله دروغ نمی‌گوید) من خدا را شاهد می‌گیرم، از پیغمبر شنیدم که می‌گفت:

ما پیغمبران طلا، نقره و خانه میراث نمی‌گذاریم. میراث ما دانش پیغمبری و کتاب آسمانی است. هر چه از ما باقی بماند آنکه پس از ما سر رشته کار را به دست می‌گیرد برای خود و به صلاح‌دید خود به هر

مصرفی که بخواهد می‌رساند.

من آنچه تحویل گرفتم به مصرف سلاح و اسب و تجهیزات می‌رسانم که مسلمانان با کفار بجنگند و سرکشان را به اطاعت خود درآورند. خودم تنها به این کار اقدام نکردم، بلکه مسلمان‌ها نیز چنین صلاح دیدند. این حال من است که می‌بینی، من هرچه دارم مال تو و در اختیار تو است، نه کسی را بر تو ترجیح می‌دهم، نه برای دیگری ذخیره می‌کنم. تو سیّد و سرور امت پدرت هستی! نه از حقوق کاسته می‌شود نه حقت گرفته خواهد شد. تو در آنچه من در دست دارم و مالک آن هستم، اختیار مطلق داری، ولی آیا راضی می‌شوی، من با پدرت مخالفت کنم و به حکم او رفتار نمایم؟!

\*\*\*

خوب در این گفتار دقت کنید و مضمون آن را به خاطر بسپارید و این کلمات را که پاسخ اعتراض فاطمه است، با خطبه زهرا و آنچه او در صدد تذکر آن بوده تطبیق دهید، به خوبی معلوم می‌شود ابوبکر - بر خلاف آنچه درباره او شایع است که مرد ساده و نرم و رقیق القلب بوده - بسیار فکر دقیق و باریکی داشته و موانع را به خوبی تشخیص

می داده و از نادانی و عاطفه مردم بیشترین استفاده را می کرده است؛ چنانکه گفتیم هدف اصلی فاطمه از نطق خود، پرداختن به دو موضوع بود:

\* مسأله انتخاب خلیفه و اجتماع سقیفه بنی ساعده.

\* منع دختر پیغمبر از ارث.

ولی ابوبکر با همین جملات مختصر به طوری اذهان را تغییر داد و دعوی فاطمه را وارونه جلوه کرد که اگر وی اندکی بیشتر در ادعای خود پافشاری می کرد، حاضران با او مخالفت می کردند. ابوبکر به مردم اینگونه نمایاند که فاطمه می خواهد پولی را که بنا است به مصرف جهاد با کفار برسد برای خودش بگیرد، در صورتی که این مال اختصاص به پیغمبر نداشته و بایستی در مصالح عامه مسلمانان صرف شود. پس برگشت ادعای فاطمه به این بود که جهاد و جنگ با کفار و تنبیه سرکشان تعطیل شود و بودجه این کار به مصرف شخصی او برسد!

و نکته دیگری را که در سخنان خود گنجانید، این بود که من در این صلاحدید تنها به رأی خودم اکتفا نکردم بلکه مجمع همگانی نیز با این تصمیم موافقت کرد.

این یک زیرکی و تیزهوشی بود که به خرج داد؛ زیرا

حضار پس از این مقدمه نمی توانستند ادعای او را تکذیب کنند و الا آن ها هم جزو مخالفین با مصالح عامه مسلمانان محسوب می شدند!

فاطمه علیها السلام برای اینکه این اشتباه را از خاطر مردم برطرف سازد، دوباره رشته سخن را به دست گرفت و گفت:

پدرم از حکم قرآن تجاوز نکرد. شما پس از وی به او دروغ می بندید. مگر قرآن نمی گوید: سلیمان از داود میراث برد؟ مگر حکم ارث دختر و پسر را معین نکرده است.

ابوبکر این اعتراض را نشنیده فرض نمود و گفت:

تو درست می گویی، پدرت از حکم قرآن تجاوز ننمود ولی آخر این مسلمان ها رشته خلافت را به گردن من انداختند و من به صلاح دید آن ها کار کردم. من از خودم چیزی نیاورده ام آن ها گواه من هستند!

زهره علیها السلام باز حضار را مخاطب ساخت و به آن ها گفت:

شما چرا قرآن را نفهمیده و چشم و گوش بسته به این کار زشت دست زدید؟ اگر پرده بالا رفت

می فهمید چه بار سنگین و پرمسئولیتی را به دوش گرفته اید؟

اینجا ابن ابی الحدید پاسخ ابوبکر را به عبارتی دیگر نوشته است. او می نویسد: ابوبکر گفت:

تو سخن گفتی و به جا گفتی، آن گاه خشمگین شده، بیهوده گویی آغاز نمودی، خدا ما و تو را بیامرزد، من اسب و نعلین پدرت را به علی دادم، اما در مورد بقیه، از پدرت شنیدم که می گفت: ما گروه پیغمبران ارث نمی گذاریم، میراث ما دانش و حکمت است. من به دستور پدرت رفتار نمودم.<sup>۱</sup>

و باز افزود:

این زمین ملک پیغمبر نبوده و به همه مسلمانان تعلق دارد، مدتی در دست پیغمبر بود حالا که او نیست خلیفه وقت باید حقوق مسلمانان را حفظ کند.<sup>۲</sup>

اگر این جملات گفته ابوبکر است، غرضش این بوده که دیگ طمع حضار را به جوش آورد تا به امید این که آنها

۱- شرح نهج البلاغه، ص ۷۹ ج ۴

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹

هم از این نمد کلاهی ببرند، از مساعدت با فاطمه علیها السلام خودداری نمایند.

و گویا به همین ملاحظه، فاطمه علیها السلام پس از پایان سخنان ابوبکر به حال اعتراض جلسه را ترک کرد و به خانه رفت؛ زیرا بر فرض هم که باز مطالبی می گفت پاسخ های وارونه ای می شنید. تا اینجا نقشه ها به خوبی عملی شد و احتیاج به ایراد نطق دیگری از طرف خلیفه نبود.

ولی باز ابن ابی الحدید، خطبه ای را از خلیفه «در همان روز» نقل می کند که اگر گفته او باشد، معلوم می شود خلیفه پس از این موفقیت تصمیم گرفته است مخالفان خود را کاملاً مرعوب نموده و روزنه استیضاح های بعدی را مسدود سازد.

می گوید: ابوبکر چون خطبه فاطمه را شنید، عصبانی و خشمگین شد و به منبر رفته، گفت: مردم! چرا به سخن هرکس گوش می دهید.

اگر در زمان پیغمبر این صحبت ها در میان بوده، هرکس شنیده بگوید و هرکه حضور داشته حرف بزند او (علی) مانند روباهی است که شاهدش دمش می باشد. او مردی آشوب طلب است، می خواهد از نو فتنه خوابیده را بیدار

کند. از ضعفا کمک می خواهند از زنان یاری می طلبند. او مانند امّ طحال<sup>۱</sup> ناپارسایی را از هر چیز بیشتر دوست می دارد. من اگر می خواستم بگویم می گفتم و اگر می گفتم اسرار را فاش می کردم ولی تا وقتی که با من کاری ندارند ساکت<sup>۲</sup>. ابن ابی الحدید می افزاید: من وقتی این کلمات را از نقیب خود جعفر بن یحیی بصری شنیدم، گفتم: ابوبکر به که گوشه می زند؟

گفت - گوشه نمی زند پوست کنده می گوید!

- اگر اینطور واضح بود نمی پرسیدم!

- به علی بن ابی طالب!

- روی همه این پرخاش ها به علی است!؟

- بله پسر جان پادشاهی است!

- انصار چه گفتند!؟

- اسم علی را بردند، ابوبکر ترسید شورش به پا شود.

آن ها را منع کرد.<sup>۳</sup>

باز ابن ابی الحدید در جای دیگر کتاب<sup>۴</sup> آورده است:

۱- زنی است که در جاهلیت به زناکاری معروف بوده.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۰

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴

۴- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۷۹

از علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم:  
ابوبکر فاطمه را راستگو می دانست؟!  
-بله!

- چرا فدک را به او نداد؟

- اگر فدک را به او می داد، فردا گریبانش را گرفته  
خلافت را برای شوهرش مطالبه می کرد. ابوبکر هم چون  
راستگویی او را تصدیق کرده بود، ناچار می شد بپذیرد و  
دست از خلافت بکشد.

## در بستر بیماری

پس از اینکه فاطمه علیها السلام از مذاکرات خود در مجمع همگانی نتیجه نگرفت، جلسه همگانی را به حالت تعرض ترک کرد و به خانه رفت.

بعضی نوشته‌اند، از شدت تأثیری که به او دست داده بود، به شوهرش گفت:

پسر ابوطالب! چه شده است که مانند کودک در شکم مادر، خود را پنهان ساخته و همچون متهم در خانه نشسته‌ای؟!

بازهای شکاری را سرشکستی ولی مرغ بی پرو و بالی تو را شکست داد!

پسر ابی قحافه ملکی را که پدرم به من داده، از کفم بیرون می آورد و آشکارا با من دشمنی کرد و دانستم که در کینه توزی با من سخت استوار است. طوری صحبت کرد، که مهاجر و انصار از من یاری نکرده چشم فرو بستند. نه جلوگیری هست نه بلاگردانی، خشمگین بیرون رفتم و

شکست خورده برگشتم...

من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم، ولی چه کنم که قدرت و توانایی ندارم. کاش پیش از این حادثه مرده بودم! در هر حال خدا عذرخواه من نزد تو است. وای بر من، پشتیبانم مرد و بازویم خرد شد. به پدرم شکایت می‌کنم به خدا تظلم می‌نمایم.

علی علیه السلام دلداری اش داد و به او گفت: در این کناره گیری مصلحتی است، من از دین رو نگردانده‌ام و کاری را که از دستم برآید ترک ننموده‌ام. وای بر تو نیست، بر طعنه زننده‌های تو است. آنچه در آخرت برای تو آماده شده بهتر است از آنچه از تو گرفته‌اند. کار را به خدا واگذار فاطمه! خدا برای من بس است، دیگر حرف نمی‌زنم.

\*\*\*

عبارات بالا ترجمه گفتاری است که از زبان فاطمه، هنگام ورودش به خانه نقل نموده‌اند ولی ما به دلایلی نمی‌توانیم این مطلب را بپذیریم و معتقدیم که یا این سخنان ابداً در میان نبوده و یا گفته دختر پیغمبر در لباس عبارت نویسنده (هرکس بوده) درآمده است.

آنچه ما را در پذیرفتن این داستان دچار تردید می‌سازد

عبارت است از:

۱- اینکه در چند جا فاطمه علی را سرزنش نموده است به خصوص آنجا که می گوید: «چه شده است، مانند کودکی که در شکم مادر نهفته، خود را پنهان ساخته و همچون متهم در خانه نشسته‌ای» صریحاً به وی اعتراض می کند.

در صورتی که فاطمه علیها السلام آن وقت که پدرش زنده بود، به شوهرش ایرادی نگرفت و چیزی از او نمی خواست تا خودش می آورد. <sup>۱</sup> اکنون که علی امام وقت و جانشین محمد صلی الله علیه و آله است، چگونه ممکن است دختر پیغمبر به این سختی به او اعتراض کرده و به این تندی با وی سخن بگوید، اگرچه بعد هم از او عذرخواهی کند؟!

۲- آنجا که می گوید: «من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم» علی علیه السلام را متهم می کند که از مطالبه حق خودداری کرده، تصریح می نماید که علی علیه السلام مسامحه کرده و بعد علی علیه السلام در پاسخ او می گوید: من از دین رو نگر دانده‌ام و کاری را که از دستم بر می آید ترک ننموده‌ام، مگر فاطمه از علی بیگانه بود؟ مگر او از وصیت های پیغمبر خبر نداشت؟ مگر نمی دانست علی علیه السلام برای حفظ دین

مقدس اسلام و جلوگیری از اختلاف کلمه، از مطالبه حق خود ساکت شده است؟ با دانستن این مطالب، چگونه ممکن است بر او اعتراض کند.

۳- چنانکه پیشتر نوشتیم، منظور اصلی فاطمه علیها السلام از این سخنرانی، رفع توهمی بود که شاید از دوره سیاه جاهلیت مانده و دختران را از ارث محروم می نمودند. وی خواست مردم را از اشتباه بیرون آورد و به آنها بفهماند، حکم خدا تغییر نکرده و پیغمبر بر خلاف قرآن دستور نداده ولی ابوبکر به دلخواه خود از زبان او نقل می کند که: پیامبران ارث نمی گذارند.

او هیچوقت چشم طمع به درآمد فدک نداشت و اصلاً نمی توان پذیرفت که دختر پیغمبر در مجمع عمومی مسلمانان از گرسنگی خود و بچه هایش شکایت کند و فدک را برای نان و خورش فرزندانش بطلبد.

خانواده ای که مردم را در بینوایی به خدا پشت گرمی داده و روزی ده جهانیان را خدا می داند، چگونه ممکن است در این پیش آمد، فقط به خاطر ارتزاق روزانه متأسف شده و آنچنان سخن بگوید!

۴- سبک عبارت اینجا با سبک خطبه های فاطمه علیها السلام در

مسجد بسیار تفاوت دارد.

با اینکه در آنجا قصد سخنرانی داشته و به خصوص سخنرانِ بلیغ سعی دارد عبارات و تشبیهات و استعارات مناسب را به کار ببرد، مع هذا آنقدر که در این چند سطر تصنع به کار رفته در خطبه، مشاهده نمی شود.

هنگامی که فاطمه علیها السلام از مسجد به خانه آمد، دل آزرده بود و بر فرض که می خواست با شوهرش حرفی بزند غرضش درد دل کردن بوده، نه خطابه خواندن و با سجع و قافیه صحبت کردن.

مرتبه و جلال و دانش و کمال فاطمه فوق آن بوده است که برای عبارتی فکر کند تا جمله متناسب و بلیغ بگوید ولی زمان هم باید اقتضا داشته باشد. آیا فاطمه علیها السلام می خواسته است قوت منطق و قدرت سخنرانی خود را بر شوهرش معلوم کند؟ که تا در جملات کوتاه درد دل آمیزی این اندازه تشبیه و استعاره به کار برده و بگوید: «افتربت الذئاب و افترشت التراب» و یا بگوید «یا ابن اَبی طالب علیک السلام، اشملت شملة الجنین، و قعدت حجرة الظنین»، یا رعایت قافیه را تا آخرین حد نموده و بگوید: «نقضت قادمة الأجل، فخانک ریش الأعزل» و یا خطاب

به علی بگوید: «أضرعت خذك يوم أضعت خذك».<sup>۱</sup>

به دلایل فوق و به خصوص به دلیل ۱ و ۳، انتساب این مقاله و سخنرانی به فاطمه علیها السلام مشکوک می شود و خدا داناست که این گفته ها از دختر پیغمبر باشد یا نه. مسلماً در آن روز زهرا علیها السلام بی حد متأثر بوده است. این حوادث و مصیبت های پی در پی روح زهرا را افسرده ساخته و کم کم در جسمش نیز تأثیر نمود و بلکه به گفته دانشمندان و مورخان شیعی و شاید از گفته ابن قتیبه و ابن عبد ربّه نیز بتوان پی برد، روزی که نماینده ابوبکر به در خانه اش آمده، آسیب های بدنی نیز به او وارد شده است.

طبری می نویسد: سبب مرگ فاطمه علیها السلام بنا به گفته ابوبصیر از امام ششم علیه السلام، آسیب ته شمشیری بوده است که از قنفذ غلام عمر دیده و بر اثر آن کودکی هم که در شکم داشت سقط شد.<sup>۲</sup>

دردناک تر و مؤثرتر از تمام این مصیبت ها مرگ محمد صلی الله علیه و آله بود که بالأخره دخترش را بستری کرد. در روزهایی که در بستر خوابیده بود، دسته ای از

۱- بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۳۴

۲- محدث قمی رحمته الله، بیت الأحزان، ص ۸۲

زنان مهاجر و انصار برای احوال‌پرسی به بالینش رفتند و پرسیدند: حال دختر پیغمبر چگونه است؟ فاطمه در پاسخ گفت:

می‌بینم دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از زندگانی به تنگ آمده‌ام. از مردان شما بیزارم، آن‌ها را آزمایش کردم. درویشان را دیدم و دانستم که به درد نمی‌خورند، از این رو دورشان انداختم.

چه زشت است شمشیری که دندان‌ها شده و نیزه‌ای که سست گشته و اندیشه‌ای که تیره گردیده باشد!

نفس بد اندیش آن‌ها چه چیز زشتی جلوی پایشان نهاده، خشم خدا بر آنان هموار شد و در عذاب همیشگی جای گرفتند.

من چنبرهٔ فدک را به گردنشان انداختم و ننگ غصب خلافت را بر آن‌ها بار نمودم، نابود و زشت باد ستمکاران!

وای بر آن‌ها، خلافت را از مرکز ثابت خود، از پایگاه نبوت، از فرودگاه جبرئیل به کدام نقطه بردند؟ چه زیان آشکاری!

آن‌ها از علی چه کینه‌ای در دل داشتند؟ به خدا پرخاش جویی‌شان از ضرب شمشیری بود که وی

در راه خدا می‌زد و از حمله‌های گرانی بود که در راه رضای خدا می‌نمود.

به خدا اگر علی را در کاری که محمد ﷺ سر رشته آن را به دستش داده بود، آزاد می‌گذاشتند، چنان آرام و بی‌حرکت سیرشان می‌داد، که نه سوار زحمت کوفتگی و خستگی ببیند و نه مرکب آزار مهار را احساس کند.

اگر زمام خلافت را به علی می‌دادند، آن‌ها را در آب‌شخوری صاف و پهناور و سرشاری فرود می‌آورد، تا سیراب شده و از سوز تشنگی و زحمت گرسنگی برهند.

اگر علی رشته کار را به دست گرفته بود، درهای برکت از آسمان و زمین به رویشان گشوده می‌شد ولی سرپیچی کردند و نگذاشتند و چه زود خدا به کیفر کار زشتشان خواهد رسانید.

حالا گوش بده، چند که زنده باشی روزگار به تو شگفتی‌ها خواهد نمایاند و حوادث تو را به تعجب خواهد آورد.

به کدام نوشته تکیه کردند؟! و به کدام ریسمان محکم چنگ زدند که مهتر را گذاشته کهتر را گرفتند و سر را نهاده به دم چسبیدند؟!

ای دماغ آنها به خاک بمالد، که می‌پندارند کار نیک می‌کنند، آنها مفسده‌جو هستند و خود نمی‌دانند. وای بر آنها، آیا کسی که مردم را به شاهراه هدایت می‌خواند شایسته رهبری است یا آنکه راه نمی‌داند؟!

قسم به جان زهرا، آن حیوانی که به کمند انداختید آبستن شد، اندکی درنگ کنید تا شیرده شود، سپس از پستان آن، خون تازه و مرگ کشنده بدوشید و ظرف‌های خود را پر سازید.

آن وقت است که پیروان باطل زیان می‌بینند و آیندگان از عاقبت کار گذشتگان آگاه می‌شوند.

ما را از دنیای خود دور سازید ولی خود برای آماج گشتن بلا آماده شوید.

مژده باد شما را!

به شمشیر برنده و فقر عمومی و خود مختاری ستمکاران، که منافع شما را پامال می‌سازند و مردانتان را از دم شمشیر می‌گذرانند.

چه بدبختی گریبان‌گیرتان شد؟ ما می‌خواهیم به راه راستان بداریم ولی شما سرپیچی می‌کنید.

می‌گویند زنان مهاجر و انصار آن‌چه از دختر پیغمبر شنیده بودند به شوهران خود گفتند و آن‌ها برای عذرخواهی به نزد وی رفته گفتند: اگر شوهرت پیش از آنکه کار ابوبکر در سقیفه محکم شود با ما وارد مذاکره می‌شد، به جز او با کسی بیعت نمی‌کردیم ولی فاطمه علیها السلام چون می‌دانست دروغ می‌گویند، گفت پس از این خطای بزرگ، دیگر عذر شما پذیرفته نیست.<sup>۱</sup>

از جمله کسانی که هنگام بیماری فاطمه برای دلجویی و عذرخواهی نزد او رفتند، عمر و ابوبکر بودند. این دو نفر پس از گرفتن اجازه وارد شدند، ابتدا ابوبکر گفت:

تو در باره من چگونه می‌اندیشی؟ آیا من با اینکه تو را می‌شناسم و قدر تو را می‌دانم، حَقَّت را از تو می‌گیرم؟ و ارثی که از پیغمبر می‌بری به تو نمی‌دهم؟ من از پدرت شنیدم می‌گفت: ما پیمبران ارث نمی‌گذاریم هرچه گذاشتیم صدقه است.

فاطمه علیها السلام گفت:

اگر سخنی از پدرم بگویم که خودتان آن را می‌دانید به

۱- احتجاج طبرسی، نقل از بیت الأحران، ص ۷۵

آن رفتار خواهید کرد؟

- بله

- شما را به خدا آیا از پیغمبر نشنیدید، خوشنودی فاطمه  
خشنودی من است و خشم او خشم من، هر که دخترم فاطمه  
را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را خشنود  
نماید، مرا خشنود نموده و هر که آزرده اش سازد، مرا  
آزرده است؟

- بله! ما این سخن را از پیغمبر شنیده ایم.

- من خدا و ملائکه را گواه می گیرم که شما مرا خشمگین  
نموده، خشنودم نکردید. من اگر پیغمبر را ببینم از شما  
شکایت خواهم کرد.

ابوبکر - فاطمه! من تو را خشمگین ساختم؟ من به خدا  
پناه می برم «ابوبکر با گریه خارج شد».

فاطمه - من پس از هر نماز تو را نفرین می کنم!<sup>۱</sup>  
پس از اینکه ابوبکر با حالت گریه از خانه  
فاطمه علیها السلام بیرون آمد، به آنهایی که دورش جمع شده  
بودند، گفت:

۱- اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۵؛ الامامة والسياسة، ص ۲۳

هرکس شب‌ها با خاطر آسوده به خانه برود و با خیال راحت در آغوش خانواده خود قرار گیرد و شما مرا به این حال گذاشته‌اید، من هرگز به بیعت شما احتیاج ندارم، استعفای مرا بپذیرید!

مردم گفتند: خلیفه! تو از همه داناتری، اگر بخواهی این‌گونه کار کنی، دین پایمال و حکومت دچار ضعف می‌شود. با این سستی که تو نشان می‌دهی، کشور را به هرج و مرج خواهی انداخت.<sup>۱</sup>

ابوبکر: به خدا! اگر به خاطر جلوگیری از هرج و مرج و گسستن ریسمان دین نبود، پس از آنچه از فاطمه شنیدم حاضر نبودم، یک شب بر مردم حکومت کنم.<sup>۲</sup>

گویا خلیفه از این پیش آمد بسیار متأثر شده و از اینکه فاطمه دختر پیغمبر هم از وی خوشنود نبود، آزرده خاطر گردیده است، به حدی که حاضر شده، دست از خلافت بکشد ولی دلسوزی برای مردم و دین جلوگیری از شد و مردم نیز راضی نمی‌شدند ابوبکر استعفا دهد.

۱- این گفته مردمی است که به فاطمه و علی پیام دادند، اگر زودتر ما را آگاه می‌ساختی با ابوبکر بیعت نمی‌کردیم!

۲- الامامة والسياسة، ص ۱۰

لیکن ما از کتاب ابن قتیبۀ دینوری در ذیل همین مذاکرات، داستان عجیبی را می خوانیم، که معلوم می شود به عکس جنبۀ سیاسی خلافت ابوبکر، بسیار قوی تر از جنبۀ دینی آن بوده است.

## ملاقات سیاسی

چنانکه پیشتر نوشتیم، ابوبکر با مخالفت سخت علی بن ابی طالب و عباس و بنی هاشم مواجه شده بود. در این وقت مغیره بن شعبه، سیاستمدار معروف عصر، با او ملاقات کرد و گفت: صلاح در این است که عباس را ببینی و بهره‌ای از خلافت به او بدهی، به این شرط که بعداً هم دست فرزندانش باشد، اگر عباس با شما همکاری کند بر علی و بنی هاشم چیره خواهی شد.

ابوبکر این نظریه را پسندید و به اتفاق عمر و ابوعبیده جراح به خانه عباس رفتند، ابتدا ابوبکر شروع به صحبت کرد و گفت:

خدا محمد ﷺ را به پیامبری فرستاد و او را بر مؤمنان حکومت داد. بر ما هم منت گذاشت که وی میان ما اقامت کرد. محمد ﷺ از جهان رفت و کار مردم را به خودشان واگذاشت تا یک دل و یک زبان یک نفر را برای حفظ

مصلحت انتخاب کنند.

مردم هم مرا به سلطنت گزیدند. سر رشته کار را به دستم دادند، من بحمد الله از کسی نمی ترسم. در کار خودم هم درمانده نیستم. خدا مرا کمک خواهد کرد. من هم به خدا توکل کرده ام.

ولی پی در پی چیزهایی می شنوم، بعضی شما را سپر خود کرده و از کاری که همه مسلمانان در آن شریک بوده اند، انتقاد می کنند. شما خودتان را وجه مصالحه قرار ندهید؛ یا با مردم دیگر همکاری کرده و بیعت مرا بپذیرید یا سعی کنید مردم را از بیعت من برگردانید.

(ای عباس)، ما اینجا آمديم که برای تو سهمی در خلافت قائل شويم، بعد از تو هم دست فرزندان باشد... آخر ما می دانيم تو عموی پیغمبری (ما مانند مردم دیگر نیستيم) که تو و همکارانت را می شناختند ولی دیگری را انتخاب کردند.

آخر پسران عبدالمطلب کمی مهلت بدهید<sup>۱</sup> پیغمبر همانطور که مال شماست، مال ما هم هست.

۱- علی رسلکم بنی عبدالمطلب...

عمر: آری، والله به ما بهتر می چسبد! <sup>۱</sup> ما که اینجا آمده ایم احتیاجی به شما نداریم ولی نمی خواهیم با ما مخالف باشید، حالا که مردم کاری کرده اند، اگر شما مخالفت کنید کار هم به شما و هم به آن ها مشکل می شود. درست فکر کنید بعد جواب بدهید و اگر خیلی میل داشتید بپذیرید. <sup>۲</sup>

عباس: راست می گویی خدا محمد ﷺ را به پیغمبری فرستاد و او را بر مسلمانان حاکم ساخت. به ما هم منت گذاشت که پیغمبر تا زنده بود در میان ما اقامت کرد. وقتی پیغمبر از دنیا رفت، مردم را به حال خودشان گذاشت که با چشم باز، یک دل و یک زبان یک نفر را انتخاب کنند و مرد حق را خلیفه سازند.

نه اینکه به میل و هوس خود کاری انجام دهند.  
حالا ابوبکر! اگر تو نظر به نزدیکی پیغمبر، خلیفه شده ای! حق ما را گرفته ای. اگر به صلاح دید مؤمنان حکومت یافته ای ما در دادن رأی بر همه مقدمیم و نمی پذیریم و آنگاه بر فرض هم که با نظر مؤمنان به این

۱- ای والله و اخری.

۲- فانظروا لأنفسکم ولعاً منکم.

مقام رسیده باشی مخالفت ما چه عیبی دارد<sup>۱</sup> اما آن چیزی را که میل داری به ما بدهی، اگر حق تو است، ما نمی خواهیم، اگر مال مردم است، حق نداری بی اجازه مردم تصرف کنی. اگر مال ماست حاضر نیستیم نصف حقدمان را بگیریم و نصفش را ببخشیم.<sup>۲</sup>

گفتی پیغمبر همانطور که مال شماست مال ما هم هست. نه؛ پیغمبر درختی بود که ما شاخه آن درختیم و شما همسایه اش.

زمانداران از این ملاقات هم نتوانستند نتیجه مطلوبی بگیرند و عباس حاضر نشد با ابوبکر و یارانش همکاری کند. از طرفی دختر پیغمبر هم؛ چنانکه نوشتیم روی خوش به آنها نشان نداد. اگر نقشه ای را که این دو کشیده بودند درست اجرا شده بود و می توانستند دختر پیغمبر را راضی کنند، موقعیتشان خیلی تفاوت می کرد ولی فاطمه علیها السلام تنها ابوبکر و عمر را در آن مجلس مأیوس نکرد، بلکه تا پایان زندگانی این بی اعتنایی را درباره آن ها ادامه داد و نتوانستند رضایت دختر پیغمبر را جلب کنند. بسیاری

۱- وإن كان هذا الأمر إنما يجب لك بالمؤمنين فما وجب ان كنا كارهين.

۲- الامامة والسياسة، صص ۱۵ و ۱۶

از دانشمندان سنی؛ مانند بخاری<sup>۱</sup> و ابن کثیر<sup>۲</sup> و زرقانی<sup>۳</sup> و ابن قتیه<sup>۴</sup> و ابن سعد<sup>۵</sup> و ابن ابی الحدید معتزلی<sup>۶</sup> و سهمودی<sup>۷</sup> می نویسند: تا فاطمه زنده بود، با ابوبکر سخن نگفت. این مسأله نظر به ارتباط خاصی که با موفقیت ابوبکر دارد، از نظر هیچکدام از دانشمندان و مورخان دو تیره دور نمانده و هر یک در باره آن قلمفرسایی کرده اند.

---

۱- صحیح، ج ۵، ص ۱۳۹

۲- البدایة والنهاية، ج ۵، ص ۲۴۹

۳- شرح المواهب، ج ۷، ص ۸

۴- الامامة والسياسة، ص ۲۳

۵- طبقات الكبرى، ص ۱۸، ج ۸، «در این کتاب نوشته است فاطمه خشمگین شد».

۶- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۱

۷- وفاء الوفا، ص ۱۵۷

## در آغوش مرگ

فاطمه روزهای آخر زندگانی را طی می کرد. او در این اوقات چنانکه خودش گفته، کوچک ترین توجهی به جهان و جهانیان نداشت و گاهی به حدی به ملاقات خدا اشتیاق پیدا می کرد که مرگش را از خدا می خواست، بسیار شگفت است! چقدر فاطمه از زندگانی در میان چنان مردمی خسته شده بود که در عنفوان جوانی مرگ را بر حیات ترجیح می داد.

در روزهای آخر با خدا راز و نیازهایی داشت:  
ای خدای زنده، ای خدایی که آغاز و پایان نداری، به  
آمرزش تو پناهنده می شوم. پناهم ده.  
خدایا! مرا از آتش دوزخ دور ساز و در بهشت  
جایگزینم کن.

خدایا! مرا به پدرم برسان.  
علی می گفت: خدا تو را شفا می دهد و زنده می مانی.  
ولی او دیگر به زندگی امیدی نداشت و در مقابل

دل‌داری‌های شوهر، می‌گفت: چه زود به دیدار خدا خواهم رسید.

همین که عباس عموی پیغمبر فهمید، بیماری فاطمه علیها السلام شدت یافته، برای عیادت به در خانه‌اش رفت ولی موفق به ملاقات نشد؛ زیرا گفتند مرض فاطمه خیلی سخت شده، عباس برگشت و به علی علیه السلام پیام داد: من از مرض دختر پیغمبر خیلی اندوه‌گینم. گمان می‌کنم او نخستین کسی باشد که از طایفه ما، به محمد صلی الله علیه و آله می‌پیوندد. پیغمبر زهرا را از همه کس بیشتر دوست داشت. اگر روزی حادثه ناگواری برای او پیش آمد، مرا مطلع کن تا مهاجر و انصار را خبر دهم، حاضر شوند و اجر خود را ببرند.

علی علیه السلام پاسخ داد: ما مهربانی عموی بزرگوار را فراموش نمی‌کنیم و نظریه او را تقدیس می‌نماییم ولی فاطمه مظلوم بود، ارثش را گرفتند و حقش را غصب کردند و وصیت پیغمبر را درباره او رعایت نمودند.

او نیز به من سفارش کرد، مرگش را پنهان کنم از این رو از موافقت با درخواست تو معذورم.

## وصیت نامه

وصیت نامه فاطمه علیها السلام به عبارت های مختلفی کوتاه و طولانی نقل شده ولی آنچه مسلم است اینکه: از جمله سفارش های دختر پیغمبر این بوده است که جنازه او شب دفن شود.

بخاری در صحیح ضمن روایتی از عایشه نقل می کند که: علی جنازه فاطمه را شب به خاک سپرد و بر او نماز گزارد و به ابوبکر اجازه حضور نداد.<sup>۱</sup>

این وصیت نامه نیز در کتب معتبر شیعه از دختر پیغمبر نقل شده است:

«پس از نام خدا» فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله گواهی می دهد:

«خدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده او است. فاطمه گواهی می دهد: بهشت و دوزخ راست است و بی هیچ گمانی قیامت خواهد آمد

۱- البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۲۸۵

و خدا مردگان را از گور خواهد برانگیخت. علی! من فاطمه دختر محمدم، خدا مرا به تو تزویج کرد، تا در دنیا و آخرت از آن تو باشم، تو از هرکس به من نزدیک‌تری. مرا شب غسل بده و کفن کن و شب به خاکم بسپار. هیچ کس نباید از این موضوع باخبر شود. تو را به خدا می‌سپارم و به فرزندانم تا روز رستاخیز سلام می‌رسانم.»

وصیت نامه‌هایی طولانی‌تر از این نیز نوشته‌اند. شیخ کلینی رحمه الله که از بزرگان علمای شیعی است می‌گوید: فاطمه علیها السلام هنگام مرگ وصیت کرد: هفت قطعه زمین ملک او که «دلال» و «میب» و «حسنا» و «برقه» و «صافیه» و «عواف» و «مشربه ام ابراهیم» نام داشت در تصرف علی علیه السلام و پس از او در تصرف حسن علیه السلام و پس از او در تصرف حسین علیه السلام باشد و پس از او با ارشد اولادش. او خدا و مقداد و زبیر را شاهد گرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز وصیت نامه را نوشت.

این هفت قطعه زمین را مردی یهودی، مخیریق نام، به پیغمبر صلی الله علیه و آله بخشید و خودش در جنگ احد کشته شد ولی پس از مرگ پیغمبر، ابوبکر به عنوان اینکه من از محمد صلی الله علیه و آله

شنیده‌ام ما پیغمبران ارث نمی‌گذاریم، این اراضی و ساختمان‌های آن را تصرف کرده، جزو بیت‌المال نمود و به فاطمه علیها السلام و زن‌های پیغمبر بهره‌ای نداد و چون فاطمه علیها السلام خود را مالک آن‌ها می‌دانست از این رو سهم ملکی خود را به علی علیه السلام و به اولادش واگذار کرد.

فاطمه علیها السلام شاید مقارن ظهر از دنیا رفت ولی طبق وصیت نامه‌اش، غسل او تا شب به تأخیر افتاد. علی علیه السلام در دل شب با چشم گریان و دل پر درد با کمک چند نفر از خویشان و یاران وفادارش بدن دختر پیغمبر را در خاک تیره پنهان نمود. در آن حال محمد صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخت و به وی گفت: پیغمبر گرامی! سلام من بر تو باد. ای محمد صلی الله علیه و آله! ای فرستاده خدا! از طرف دخترت زهرا که به زیارتت می‌آید، از دخترت که در خاک تیره، در بقعه تو<sup>۱</sup> می‌آرمد، از فاطمه که خدا او را خیلی زود به تو ملحق ساخت، به حضرتت درود می‌فرستم.

صبرم در مصیبت فاطمه بسیار کم است و فاجعه سیده

---

۱- به جای این لفظ کلمه «ببقیعك» نیز نقل شده که اگر درست باشد مقصود گورستان بقیع است و شاید هم اصل کلمه «معك» بوده و در موقع استنساخ اشتباه شده است.

زنان نیروی شکیب را از علی گرفته.

چه کنم، ناچارم به پیروی از سیره نیکوی تو در این مصیبت شکیبایی را پیشه خود سازم. چه مصیبت از این بزرگ تر! پیکر تو در آغوش من جان داد، من تو را در گور خواباندم، من صبر می کنم تا خدا چنانکه فرموده بهترین پاداش را به من دهد. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

امانت برگشت، گرو گرفته شد، زهرا از دستم رفت. چه قدر زندگانی بعد از دختر پیغمبر سخت و ناگوار است! و چه اندازه گیتی در نظرم پست و زشت می نماید.

اندوهم بی پایان و خوابم اندک است. این غصه تا هنگامی که خدا مرا به تو برساند، از دلم بیرون نخواهد آمد.

چه زود دست قدرت کردگار میان ما جدایی انداخت، من به خدا درد دل می کنم.

ای پیغمبر محبوب! از دخترت پرس تا از جفایی که امت به او و به من کرده اند به تو خبر دهد. چه غصه ها که در دل زهرا پنهان بود و نمی توانست اظهار کند ولی حالا که به تو پیوسته، حالا که به خدا ملحق شده، دردهای پنهان را خواهد گفت. می بینم در این هنگام شکیبایی

پسندیده تر است.

اگر ملاحظه از کسانی که بر ما دست یافتند، در میان نبود، برای همیشه در کنار قبر تو جا گرفته و بر این مصیبت بزرگ چون زن بچه مرده می گریستم. خدا بیناست، پیکر دخترت پنهانی به خاک می رود ولی حقش را به زور گرفته و آشکار از ارث پدر محروم می سازند، با اینکه فاطمه یگانه فرزند تو است و دیری نیست که تو از این جهان رفته ای.<sup>۱</sup>

همچنانکه در تاریخ تولد و سال زناشویی و مدت عمر دختر پیغمبر اختلاف است، روز مرگ وی نیز نزد همه یکی نیست. در چند صفحه پیش نوشتیم، بعضی می گویند تا ششماه پس از مرگ پدر زنده بود.

طبق نوشته کلینی، هفتاد و پنج روز پس از پدرش زنده بود<sup>۲</sup> و در صورتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیست و هشتم ماه صفر رحلت نموده باشد، باید گفت در دوازدهم تا چهاردهم ماه جمادی الاول سال یازدهم هجری بدرود زندگانی گفته است.

۱- اصول کافی، صص ۱۸۵ و ۱۸۶

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸

ابن شهر آشوب معتقد است، در سیزدهم ربیع الآخر سال یازدهم هجری وفات یافته<sup>۱</sup> به هرحال زندگانی او را بعد از پدر از چهل روز تا شش ماه نوشته‌اند.

### آینده؟

پیشتر نوشتیم که سال ولادت دختر پیغمبر را با این همه گفتارهای متناقض، که از دانشمندان و مورخان شیعه و سنی نقل شده، نمی‌توان به طور تحقیق و دقیق معلوم کرد، از این رو نمی‌دانیم، دختر پیغمبر چندساله از دنیا رفته است. عمر او را هنگام وفات از هیجده سال تا سی و پنج سال نوشته‌اند.

ولی بین تمام این گفته‌ها دو عقیده بیشتر از سایر عقاید طرفدار دارد.

\* وی در سال بنای خانه کعبه (پنج سال قبل از بعثت پدرش) به دنیا آمده، در آنوقت محمد ﷺ سی و پنج ساله بود. بنابراین، سن او هنگام مرگ بیست و هشت سال و چند ماه بوده است.

طرفداران این عقیده فقط مورخان سنی هستند و عقیده

۱- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۹

دیگر مخصوص مورخان و دانشمندان شیعی (به استثنای معدودی از آنها) است که می‌گویند: وی پنج سال پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمده و طبق این گفته، هنگام وفات هیجده ساله بوده است.

گفتیم سرچشمه این عقیده روایت کلینی رحمته الله است. یک حدیثی هم مرحوم مجلسی از منصور دیلمی نقل می‌کند که:

روزی عبدالله محض (پسر حسن مثنی و پدر محمد نفس زکیه) در مجلس هشام بن عبدالملک بود که سخن از سن فاطمه علیها السلام به میان آمد، (محمد بن سائب) کلبی نسب‌دان معروف هم در آن جلسه حضور داشت.

هشام از عبدالله پرسید:

فاطمه وقتی از دنیا رفت چند سال داشت:

- سی سال

- کلبی! تو چه می‌گویی؟

- خیر، سی و پنج ساله بود.

- عبدالله کلبی چه می‌گوید؟

- حال مادرم را از من پرس، بهتر می‌دانم و از کلبی

احوال مادرش را پرس، بهتر می‌داند. حالا با این اختلاف

عقیده، دادنِ رأی قطعی ممکن نیست. و این مسأله برای شیعه و تمام مسلمین بسیار مایهٔ تأسف است که سال ولادت و مرگ یگانه دختر پیغمبرشان را درست نمی دانند، در صورتی که ملل دیگر به جزئی ترین چیزی که با شخصیت های بزرگ آنها بستگی داشته باشد، بسیار اهمیت می دهند.

سال ولادت و مرگ به جای خود. آنچه بیشتر موجب تأثر است، اینکه قبر دختر پیغمبر نیز معلوم نیست کجا است. گروهی از دانشمندان می گویند در خانهٔ خودش و یا در بقعهٔ پدرش دفن شده. ابن شهر آشوب صاحب کتاب مناقب پیرو این عقیده است.

پیدایش این باور از حدیثی است که از پیغمبر ﷺ رسیده است به این مضمون: میان گور و منبر من باغی است از باغ های بهشت<sup>۱</sup> و بنا به نقل بخاری فرموده است میان خانه و منبر من باغی است از باغ های بهشت.

مرحوم مجلسی می گوید: قبرش در گورستان بقیع است. سید مرتضیٰ ﷺ نیز همین عقیده را دارد ولی از روی

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۲، «مَا بَيْنَ قَبْرِي وَ مِثْرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ».

قرائن گمان می‌کنیم در خانه دفن شده باشد؛ زیرا با تأکیدی که دختر پیغمبر در پنهان داشتن دفن خود داشت و به این منظور به علی علیه السلام وصیت کرد، جنازه او را شب دفن کند احتمال کلی می‌رود علی علیه السلام برای اینکه کسی از چگونگی آگاه نشود و جسد دختر پیغمبر از آسیب احتمالی بامداد مرگ محفوظ بماند، وی را در خانه به خاک سپرده باشد چون اگر می‌خواست او را به بقیع ببرد، هنگام پیمودن مسافت میان خانه و گورستان بقیع ممکن بود کسانی که علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام نمی‌خواستند از واقعه مطلع شوند، آن‌ها را ببینند و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام هم صورت گورهای متعددی در بقیع درست کرده، فقط برای گم کردن نشانی بوده است، در هر حال خدا دانا است.

بامداد مرگ هنگامی که خلیفه و همکارانش فهمیدند که علی شبانه دختر پیغمبر را به خاک سپرده، با عصبانیت زیاد او را ملاقات نموده و به وی گفتند: تو هیچوقت دست از مخالفت با ما بر نمی‌داری. چرا نگذاشتی صبح شود و ما هم بر جنازه دختر پیغمبر نماز بخوانیم؟ علی علیه السلام برای آن‌ها قسم خورد که فاطمه وصیت کرده بود او را شب دفن کنم، آن‌ها هم گفته او را پذیرفتند.

این مقدار نوشته مورخین سنی است، در صورتی که تاریخ شیعه می گوید: بامداد مرگ وقتی مردم فهمیدند دختر پیغمبر شبانه دفن شده، یکدیگر را سرزنش کردند که چه مردمی هستید! یک دختر از پیغمبر شما باقی ماند او هم مرد. شما نه بر بالینش حاضر شدید، نه بر او نماز خواندید، نه می دانید قبرش کجاست. گفتند اهمیتی ندارد. می فرستیم زنی بیاید قبرها را بشکافد و او را بیرون بیاورد تا بروی نماز بخوانیم! واقعاً این نمونه از مسلمان ها هم نوبر است! آن ها نظیر مردمی هستند که برای انجام یک مستحب و تظاهر نمودن به یک شعار دینی حاضر می شوند به ننگین ترین کار که شکافتن قبر دختر پیغمبر است تن دهند، فقط برای اینکه جلوی مردم بگویند ما هم بر دختر پیغمبر نماز خواندیم - بله - آنوقت دین پیغمبر هم پامال بشود اهمیتی ندارد.

گفتیم یاران پیغمبر برای درک ثواب نماز حاضر شدند قبر دختر پیغمبر را بشکافند، عمر هم با آن ها هم عقیده بود ولی از طرفی علی علیه السلام مطلع شده و به شتاب خود را به آن ها رساند و سوگند خورد که اگر نیش کلنگی به یکی از این گورها بخورد، زمین را از خونتان سیراب می کنم.

با این حال معلوم است، روزهای نخست مخصوصاً

تصمیم داشته‌اند، جای قبر معلوم نباشد ولی متأسفانه امروز هم نشان درستی از قبر فاطمه علیها السلام در دست نیست. فرض کنیم، قبر فاطمه علیها السلام در بقیع بود مگر آن چهار نفر پیشوا که در گورستان بقیع به خاک رفته‌اند چه نشانی بر قبرشان باقی است؟